



۷۳۴-۲

ناصر پاکدامن : محکمه مصدق یا محاکمه و محکومیت استعمار ، ارتجاع و سلطنت

محکمه مصدق یا ... <http://www.chebayadkard.com/> ۴۵

امروز دیگر کم و بیش «حرکت بعدی» مصدق معلوم شده است: مصدق که نخست می‌خواست کم و کیف قضیه را از شاه تحقیق کند بعد تغییر عقیده می‌دهد، چرا که لین کار بی‌هوده است. می‌گوید: «بعد در اطراف تحقیق از اعلیحضرت دچار تردید شدم. اگر عرض می‌شد که دست‌خط برخلاف مقررات صادر شده و متقاعد نمی‌شدند، باز اختلاف بین شاه و دولت در می‌گرفت. این بود که تصمیم گرفتم به هیئت وزیران پیشنهاد کنم و آنها به بغداد تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد درخواست می‌شود هر چه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت سر پرستی فرمایند. چنانچه جوابی نرسید برای جلوگیری از بی‌نظمی و اختلال، اگر هیئت دولت صلاح دانست، تصویب‌نامه‌ای صادر شود که مردم خودشان طرز انتخاب شورای سلطنتی را معلوم کنند تا هر وقت اعلیحضرت خواستند در تصمیم خود تجدید نظر فرمایند...» (جلسه سوم، صفحه ۱۳۷). پس باید «شورای سلطنت» را تشکیل داد و تشکیل شورا و انتخاب اعضای آن را باید به همه پرسى گذاشت. وزیر کشور تلگرافی به مامورانی که برای انجام «همه پرسى» قبلی به شهرستانها رفته بودند دستور می‌دهد که فعلاً از مراجعت به تهران خودداری کنند. اول صبح، محمود نریمان نماینده مستعفی مجلس که چندی پیش از فراکسیون نهضت ملی نیز کناره‌گیری کرده است را به خانه ۱۰۹ دعوت می‌کنند. مسئله شورای سلطنتی موضوع بحث و گفتگو است (جلسه ۲۴، ص ۵۸۵). در همین زمینه با علامه دهخدا نیز صحبتی می‌شود.

فراکسیون نهضت ملی نیز جلسه‌ای تشکیل می‌دهد و اعلام می‌کند که «فعلاً یک شورای سلطنتی تشکیل گردد تا بعد تکلیف شاه معلوم گردد»^{۶۳} درباره معلوم کردن تکلیف شاه هم مصدق فکرش را کرده بود و همچنان که دیدیم در محکمه از اقدامات گوناگونی که باید برای تشکیل شورای سلطنت انجام گیرد صحبت می‌کند.

می‌خواهند جلسه فوق‌العاده هیئت دولت را برای بعد از ظهر دعوت کنند. قرار است مصدق هم در این جلسه شرکت کند (جلسه ۲۶، ص. ۶۲۷). در گفتگوهای بعد از ظهر حتی قرار می‌شود دکتر مصدق طی نطقی جریان را به اطلاع مردم برساند اما ظهر هندی‌رسن تلفن می‌کند و «برای عصر همان روز وقت ملاقات» می‌خواهد و به همین مناسبت «از آقایان وزراء دعوت» نمی‌شود (جلسه ۱۷، صفحه ۴۱۵) و تشکیل جلسه دولت به فردا موکول می‌گردد.

پیش از ظهر، رئیس ستاد ارتش هم برای افسران و درجه داران در دانشکده افسری سخنرانی می‌کند که ارتش، ارتش ملی است و نه ارتش شاهنشاهی. آرموده هم حضور دارد (جلسه ۱۱، ص. ۳۲۰).

آنروز صبح، روزنامه «بسی آینه»، اعلامیه حزب توده ایران را منتشر می‌کند. اعلامیه هیچ لحن مساعدی نسبت به مصدق و دولت ندارد. از «مماشات و عدم قاطعیت دولت نسبت به خائنین و مزدوران استعمار» صحبت می‌شود. درباره کودتای ۲۵ مرداد، می‌نویسد «روز جمعه ساعت ۵ بعد از ظهر خیر قطعی آماده شدن واحدهای لشکر گارد برای حمله به شهرانی با نام کلیه شرکت کنندگان در توطئه و نقشه آنان به مراجع دولتی اطلاع داده شد و در روزنامه‌های شنبه عصر منتشر گردید و یادآوری شد که کودتا به علت افشاء شدن انجام نگرفت و خطر به هیچ وجه از بین نرفته. مع ذلک ستاد ارتش و دولت در روز شنبه که کودتاچیان واحدهای گارد شاهنشاهی و بعضی از هنگهای پادگان تهران را به حال آماده‌باش برای عملیات نگهداشته بودند اطلاعی نداشتند و رئیس ستاد مانند هر شب برای استراحت به منزل بیلاقی خود رفته بود و چنانچه نیروهای ضد استعماری بیدار نبودند کودتا موفق می‌شد.» این همان افسانه تلفن‌های سرنوشت‌ساز است که مطابق بینش مادی تاریخ این آقایان معلوم می‌شود از عوامل محرکه تاریخ است! پیش از این دیدیم که از کودتای ۲۵ مرداد، کسان مختلف و منابع متفاوتی به دولت مصدق خیر داده بودند و اخبار برخی از محتوای تلفن‌ها هم دقت بیشتری داشت. اعلامیه بعد صحبت از این می‌کند که اکنون «اعمال امیربالیسم... و سازشکاران... می‌کوشند اینطور وانمود کنند که با شکست کودتا و رفتن شاه دیگر هیچ خطری متوجه نهضت

ملی نیست... و معنی دارند با یک سلسله اقدامات سطحی و ظاهری... زمینه را برای تحکیم پایه‌های تزلزل یافته ائتجاع مهیا سازند» و به مردم هشدار می‌دهد که «گول این شیادان را نخورید» و سپس اضافه می‌کند هرکس بخواهد شورای نیابت سلطنت را تشکیل دهد «به جنبش استقلال ملی خیانت می‌کند و آب در آسیاب استعمارگران می‌ریزد». روی سخن با مصدق و هم‌زمان اوست که باردیگر می‌خواهند ائتجاع را تحکیم کنند و آب در آسیاب استعمارگران بریزند و به جنبش استقلال ملی خیانت کنند. این اعلامیه ۲۷ مرداد که پیروزمندانه با جمله «حوادث چند روز اخیر یکبار دیگر درستی پیشگویی‌های حزب توده ایران را بطور بارز و روشن تأیید نمود» شروع می‌شود، برقراری جمهوری دموکراتیک، اخراج مستشاران آمریکایی و بستن کنسولگریهای آن دولت، لغو حکومت نظامی، قانونی ساختن فعالیت حزب توده ایران و شورای متحده مرکزی و بالاتر تشکیل جبهه واحد ضد استعمار را هدفهای فوری مبارزه می‌داند. به نظر اینان خطر هنوز همچنان باقی است اما این خطر، خطر مهره‌های تازه دشمن یعنی امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ائتجاع داخلی است، اکنون «مهره‌های تازه‌ای که تاکنون قیافه دوست ملت را داشته‌اند به میدان خواهند آمد. نباید دشمن را در هر لباس بشناسیم و برای عقیم گذاشتن توطئه‌های آن با قاطعیت دست به کار شویم». (همان اعلامیه). راستی این دشمنان که «تاکنون قیافه دوست ملت را داشته‌اند»، در روز ۲۷ مرداد چه کسانی می‌توانند باشند؟ زاهدی؟ کاشانی؟ مصدق؟ آن دوتن که دیگر قیافه دوست ملت را ندارند کاشانی بی اعتبار شده است. چند روزی است که همه جا در تعقیب زاهدی هستند و در همان روز ۲۷ مرداد هم فرمانداری نظامی اعلامیه‌ای صادر می‌کند و برای هرکس که از محل سکونت سرلشکر زاهدی اطلاعی بدهد که منجر به دستگیری وی گردد «یکصد هزار ریال پاداش نقدی تعیین می‌کند» (اعلامیه شماره ۴۰ فرمانداری نظامی، باخترا امروز، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲). بخوبی روشن است که حزب توده هم دیگر وضع را وضعی ناپایدار نمی‌داند که تثبیت آن بتواند هدف این مرحله از مبارزه قرار بگیرد و ضرورتی برای «آماده‌باش» وجود داشته

باشد. احزاب طرفدار مصدق نیز چنان به تبعیت از سیاست دولت و حمایت از آن مشغولند که از انجام وظایف مشخص خود باز میمانند. اقا بسیج مردم در حمایت از دولت، وظیفه احزاب است و این وظیفه را میباید در هر حال و با اطلاع یا بی اطلاع دولت به انجام رساند. تشکیل کمیته‌های محلی و گروههای شبه نظامی برای حراست از نهضت و خنثی کردن توطئه‌های دشمنان آن وظیفه بزرگ و اصلی احزاب هوادار مصدق در آن ایام بود. نهضت ملی ایران چنان عمق و گسترشی در میان طبقات زحمتکش و مبارز ایران یافته بود که ایجاد یک نیروی مردمی حافظ و مدافع دولت ملی کاری ساده و آسان بود. در میان ارتشیان نیز اندک نبودند کسانی که شرکت و همکاری با چنین طرحی را به جان و دل می‌پذیرفتند. پس از این خواهیم دید که عدم تشکل چنین نیرویی بود که اجرای کودتای ۲۸ مرداد را با چنان آسانی غیر قابل تصویری ممکن ساخت.

آنچه گفته شد فضای سیاسی ایران را در ۲۷ مرداد نشان می‌دهد. در همان روز، بازجویی از کودتاچیان ۲۵ مرداد همچنان ادامه دارد. امروز تحقیقات روشن می‌کند که طراح کودتا یک آمریکایی است. یکی از کودتاچیان، سرهنگ اخوی نقش سفارت آمریکا، نقش آن «آمریکایی» و همچنین نقش فرزنانگان را برملا می‌کند و همه این رازها را در برابر رئیس ستاد ارتش از پرده برون می‌ریزد. همانروز رادیو دستور دستگیری فرزنانگان را به اطلاع عموم می‌رساند. دستور دستگیری سرتیپ هوایی گیلان‌شاه هم صادر می‌شود. یکی دیگر از کودتاچیان، سرهنگ زند کریمی، معاون ستاد هنگ زرهی نیز در بازجویی خود، از جریان سفارت آمریکا و نقش آن آمریکایی صحبت می‌کند. وی حتی می‌گوید که آن آمریکایی خودش برای گرفتن فرمانهای مفید امضاء به رامسر رفته است (نامه سرگرد علمیه، ص. ۲۲). بازجویی سرهنگ زند کریمی، در روز ۲۸ مرداد نیز ادامه می‌یابد و او درباره سازمانیابی کودتا و نقش سفارت آمریکا و آمریکائیان در آن نکات بسیار دیگری را افشاء می‌کند.

آن روز صبح، در فرمانداری نظامی تصمیم گرفته می‌شود علیه توده‌ایها شدت عمل نشان داده شود (جلسه ۲۰، ص. ۴۹۵) فرمانداری نظامی از مردم می‌خواهد که دیگر تظاهراتی نکنند و آرامش را حفظ کنند. می‌دانیم که فرمانداری نظامی و شهرستانی کل کشور را کستانی اداره می‌کنند که خود از توطئه‌گران هستند. حال این تصمیم ایشان، تصمیم گودتاگران است و یا تصمیم دولت که می‌خواهد از قوت گرفتن «افسانه خطر کمونیسم» در اذهان مردم بکاهد؟

اردشیر زاهدی می‌نویسد وقتی فرزندان هم از مأموریتش بازگشت (حدود ساعت ۴ بعد از ظهر) ما جلسه‌ای تشکیل دادیم که جمع بندی کنیم. به گفته او، زاهدی هم در این جلسه حضور دارد (و در این مورد با او دروغ می‌نویسد و یا آقای روزولت که می‌گوید زاهدی را در زیرزمینی پنهان کرده‌ام). جلسه در منزل یارافشار (خیابان ولی‌آباد) تشکیل می‌شود. یک نماینده غیرمستحفی، دو افسر ارشد بازنشسته، سرنایب گیلانشاه، ابوالقاسم زاهدی، صادق تراقی، شاهرخ‌شاهی، مقدم و چند تن دیگر هم هستند. بحث این است که اصفهان را انتخاب کنیم یا کرمانشاه را. شهر اخیر را ترجیح می‌دهند. روز پنج‌شنبه ۲۹ یا جمعه ۳۰ مرداد ساعت ۴/۳۰ صبح پس از انجام نقشه تخریب عازم کرمانشاه می‌شویم... اما از خارج خیر می‌آورند که در خیابانها تظاهراتی به سود شاه شروع شده است. یارافشار می‌رود و پرس و جو می‌کند و می‌آید: ساعت ۸ بعد از ظهر در خیابان‌های اسلامبول و لاله‌زار میان طرفداران شاه و مخالفان زد و خورد شده است. نویسنده‌ای می‌نویسد: «به دستور آیت الله بهبهانی... محمود مسگر، یکی از کارگردانان شهرنو، و طیب و رمضان یحیی که مشهور خاص و عام بودند با عده‌ای از یاران خود به خیابانهای لاله‌زار و نادری ریخته به کمک و همراهی جمعی از گروه‌هایان ارتش که لباس شخصی به تن داشتند به تظاهرات «شاهپرستانه» پرداختند»^{۶۹}. کس دیگری تعریف می‌کند که ساعت ۶ که وارد سینما شدیم همه خیابان را فریاد فروشندگان روزنامه‌های هوادار مصدق و یا هوادار حزب توده پر کرده

(۶۶) گذشته، چراغ راه آینده است، یادشده، ص. ۳۱۹.

بود. ساعت ۸ که از سیستما در آمدم عده‌ای بر سر حان ریختند که یا «زنده باد شاه» بگوئیم و یا کتک بخوریم! فعالان سیاسی هاج و واج، گوشه و کنار ایستاده بودند. برخی هنوز در رؤیای تظاهرات عظیمی بودند که قرار بود حزب توده جمعه سی مرداد برگزار کند و از خود هنوز می‌پرسیدند که آیا تظاهرات با افتتاح باشگاه حزب پایان می‌یابد و بعد که از فضای حاکم در خیابان نگران می‌شدند در انتظار رسیدن «دسور» لحظه شماری می‌کردند. احزاب و گروههای هوادار مصدق هم نمی‌دانستند که آنها خود نیز نقشی دارند و اکنون باید کار دولت را به دولتیان بگذارند و در اندیشه انجام نقش خود باشند. در منزل یاراقشار، دیگر صحبت از این است که با کسب و اصناف بازار، با نمایندگان مجلس و افسران بازنشسته، با کارمندان دولت تماس بگیرند. به مهندس شاهرخشاهی ماموریت می‌دهند که به خانه خود برود (جنب اصل چهار) و با کمک دونفر از دوستان، تعدادی نازنجک و ترفه دستی تهیه کند.

در این زمان دیدار هندرسن با مصدق به پایان خود رسیده است. هندرسن ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر به دیدار مصدق آمده است. از مذاکرات آن روز روایات گوناگونی به دست است. مصدق خود در لایحه دفاعیه‌ای که برای دیوان کشور می‌نویسد از این دیدار و موضوع مذاکرات خود صحبت می‌دارد و می‌گوید که هندرسن درباره‌ی سه موضوع با او صحبت کرد: «خطر کمونیسم، براندازی مجسمه‌های شاه و امنیت اتباع آمریکا». و این به تقریب همان مضامینی است که هندرسن بر سر آنها با روزولت هم توافق کرده بود. اما روایت دیگری می‌گوید که هندرسن در این دیدار به مصدق اطلاع می‌دهد که «دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد و به عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با وی رفتار کند...» و سپس رسماً اعلام می‌دارد «که آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت او جلوگیری خواهد کرد» و به مصدق «تکلیف کناره‌گیری از کار» را می‌نماید. دکتر مصدق هم «بالحن تندی هندرسن را از خانه خود بیرون کرده» می‌گوید «فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد»^{۶۵}. درباره‌ی همین دیدار، دکتر صدیقی

وزیر کشور وقت، می‌نویسد: «عصر بیست و هفتم... هتدرسن... با مشاهده تظاهرات توده‌ای‌ها به دیدار نخست‌وزیر آمده و اظهار داشت که شما وضع خوبی ندارید و با این جریان‌هایی که می‌بینید کمیست‌ها ابتکار عمل را به دست گرفته‌اند، شما در برابر این وضع چه اقدامی خواهید کرد؟»^{۶۶}

چهارشنبه ۲۸ مرداد: به این ترتیب به صبح ۲۸ مرداد می‌رسیم. آرموده نیز در محکمه، از اوضاع این چند روزه تصویری ابتکاری به دست می‌دهد: «شخصاً در ایام تیره و تار ۲۵ تا ۲۸ مرداد به اشخاصی برخورد کرده‌ام که اشک می‌ریختند و می‌گفتند به خانمهای خود گفته‌ایم تا وضع روشن نشود از خانه بیرون نروند. در شبهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، همه به چشم خود دیدند که در خیابانهای تهران با نوامیس مردم چه معامله‌ای می‌شد. ملت مسلمان ایران نه تنها نمی‌پسندد که کوچکترین خدشه‌ای به ناموس شخصی و ملی او وارد شود بلکه اساس مذهبش اینست که حتی فکر این قبیل اعمال حرام است و در پیشگاه خداوند جریمی است غیرقابل عفو و بخشایش!» (جلسه نهم، ص ۲۸۶).

حدود پنج، پنج و نیم صبح، اردشیر زاهدی از منزل دکتر پیرنیا به خیابان بهار، منزل سیف‌افشار می‌رود. گیلانشاه می‌آید و خیر می‌دهد که شب گذشته، مجالسی علیه دولت تشکیل شده، افسران بازنشسته هم می‌خواهند امروز تظاهرات کنند. عده‌ای از افسران شهرستانی نیز امروز در محل کار خود حاضر نمی‌شوند. یارافشار هم می‌گوید که با حائری زاده و پورمرتیپ و عبدالرحمن فرامرزی و یکی دوفرد دیگر از نمایندگان غیرمستعفی تماس گرفته است. نراقی و کی‌تژاد و ابوالقاسم زاهدی هم با عده‌ای تماس گرفته‌اند؛ امروز تجار به منزل آیت‌الله بهبهانی می‌روند.

روزنامه‌های صبح منتشر می‌شوند. «سوی آینه» با اطمینان خاطر خیر می‌دهد که «کودتاجیان صحنه اصلی عملیات خود را به شهرستانها منتقل ساخته‌اند». «یکی از صحنه‌های مهم... فعالیت، خوزستان

۶۵) گفتار رادیو پاریس، به نقل از خواندن‌ها، ۱۳۳۲/۵/۳۱.

۶۶) گفتگوی دوستانه با استاد دکتر غلامحسین صدیقی... پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

است... سرلشکر زاهدی هم... عازم خوزستان گردیده است تا در آنجا به اتفاق سرتیپ منورری و با کمکهایی که می‌توانند از مناطق تسلط انگلیسها... به دست آورند به توطئه خائنانه خود ادامه دهند... فرار است شاه فراری هم از خارج به اهواز وارد شود...» بعد از ۲۸ مرداد، کمیته مرکزی حزب توده ایران نشریه‌ای «درباره ۲۸ مرداد» انتشار داد و در آن نوشت: «تدارک کودتا را این بار آمریکائیان در خفا می‌دیدند و ما تا خود روز ۲۸ مرداد از آن اطلاعی نداشتیم» (ص. ۴۹) به نقل از: گذشته چراغ راه آینده است. ص. ۶۱۷.

شاه دروم به گشت وگذار مشغول است. از ساعت ۹ صبح در شهر گردش می‌کند و ساعت یک بعدازظهر به هتل بازمی‌گردد و به صرف ناهار می‌پردازد.

در تهران، وزیران کابینه مصدق در وزارتخانه‌ها مشغول رسیدگی به امور جاری هستند. وزیر کشور، وزیر خارجه، وزیر راه، وزیر پست و تلگراف و دیگران همه در محل کار خود هستند. یکی از ایشان امروز در فکر اینست که تصفیه واقعی را شروع کند و همه عمال و وابستگان رژیم را اخراج یا بازنشسته کند. در «دژیانی» بازجویی از کودتاجیان ۲۵ مرداد ادامه دارد و همچنان که گفتیم سرهنگ نژد کریمی کم‌کم همه اسرار مگورا فاش می‌کند.

اما از حدود ۸ صبح، در شهر ناآرامیهایی به چشم می‌خورد. دکتر مصدق اول صبح، سرتیپ دفتری را (که حکم ریاست شهربانی زاهدی را در جیب داشته و دادستان ارتش هم تقاضای توقیف او را می‌کرده است) به ریاست شهربانی تهران منصوب می‌کند. رئیس ستاد وقت می‌نویسد «ساعت ده صبح... آقای دکتر مصدق به من تلفن کردند و فرمودند که سرتیپ دفتری را به جای سرتیپ مدبر به ریاست شهربانی منصوب کنم... خدمت ایشان عرض کردم که به هیچ وجه به سرتیپ دفتری اعتماد ندارم... اصرار فرمودند که قطعاً ایشان باید رئیس شهربانی بشود چون به او اعتماد دارم... خدمتشان عرض کردم در این صورت وزیر کشور باید این دستور را اجرا و حکم را صادر کند چون شهربانی زیر نظر وزارت کشور است. فرمودند خیر. چون افسر است دستور انتصاب او را... شما بنویسید و من هم این دستور را اجرا کردم و حکم

صادر شد»^{۶۷}.

نا آرامیها در شهر از حدود ساعت نه صبح آغاز شده. همه شهادت می دهند که گروههای محدودی این کار را شروع کردند و تا پایان کار هم همچنان محدود و محدود ماندند. اردشیر زاهدی می نویسد در شهر گردش کردم (البته تا کبید می کند به اتفاق پدرم که اینهم دروغ است) چون خبر آوردند که از جنوب شهر «مردم» راه افتاده اند. به طرف بازار می آیند: «در خیابان ناصر خسرو، قدری پایین تر از وزارت دارایی»، به دسته ای برمی خورد «در حدود سیصد یا چهارصد نفر که نشان می داد از کسبه و اصناف بازار و طبقه غیر کارمند دولت می باشند. یکی دو نفر سخنران ورزیده در میان آنها بود که با حرارت فوق العاده ای نطق می کردند». اردشیر زاهدی و چند نفر از طرف او به بانک ملی هم مراجعه ای می کنند تا «مبلغ گزافی دلار را به ریال تبدیل کنند». بانک «این کار را» نمی کند^{۶۸}.

دسته خیابان ناصر خسرو به میدان توپخانه می رسد. از ایوان شهرداری عکسهای شاه را به مردم نشان می دهند. چند پامیان و نظامی هم در بین تظاهرکنندگانند. حدود ساعت نه و نیم از خیابان سعدی، به طرف چهارراه مخبرالدوله و خیابان شاهآباد و میدان بهارستان حرکت می کنند. در همان اوقات، کسی به اداره باختر امروز که در گوشه میدان بهارستان واقع بود، خبر می دهد که جماعت سراغ شما هم می آیند مواظب باشید و تخلیه کنید. ساعت ده، شعبان بی مخ و همراهان با چند حلب بنزین می روند و «باختر امروز» را به آتش می کشند^{۶۹}. پیش از این حزب ایران و ادارات روزنامه های شورش و بسوی آینده و چلتگر هم مرنوشت مشابهی یافته اند. خسرو قشقایی می گوید: «خبر آمد که یک عده ای ریخته اند در خیابانها و «جاوید شاه» می گویند. رفتم و دیدم که تعداد زیادی نیست. در خیابان سعدی بیست نفر نمی شدند. رفتم به طرف منزل دکتر مصدق، اما داخل منزل

۶۷) گفتگوی تیسمار ریاحی: «منسوب مصدق خیانت کرد». پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

۶۸) خاطرات مدیرکل بانک ملی ایران در دوران مصدق، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

۶۹) سعید فاطمی: روزنامه های ملی را چگونه آتش زدند، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

نشدم، در آن حوالی هم همانطور بود. در آنجا یکی از سرهنگهای طرفدار مصدق را دیدم. او هم گفت که از طرف منزل بهبهانی دارد چماق‌دار راه می‌افتد. برگشتم به خیابانهای دیگر دیدم حدود ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفر به صورت پراکنده هستند»^{۷۰}.

کم‌کم نا آرامیها، برخی را روانه منزل مصدق می‌کند. محمود نریمان که ساعت ده و نیم می‌بیند اغتشاشاتی شروع شد (جلسه ۲۴، ص ۵۸۸). روانه خانه ۱۰۹ خیابان کاخ می‌شود و ساعت یازده به آنجا می‌رسد. دکتر فاطمی در محل کارش با سفیر سوئیس ملاقات دارد که از جریانات غیرعادی خبردار می‌شود و به طرف منزل نخست‌وزیر حرکت می‌کند. حدود ساعت ده به وزیر پست و تلگراف خبر می‌دهند که عده‌ای به دستگاه مرکزی مخابرات تلگراف هجوم آورده‌اند. کوشش می‌کند فرماندار نظامی را پیدا کند. فرماندار نظامی نیست. به رئیس ستاد ارتش اطلاع می‌دهد. تا ساعت نیم بعد از ظهر کمکی نمی‌رسد (جلسه ۲۵، ص ۶۲۱). در این حین ویص، برخی سران احزاب هوادار مصدق مراجعه می‌کنند و اسلحه می‌خواهند تا امنیت را حفظ کنند. خسرو قشقایی باردیگر به دیدار مصدق می‌رود «در این موقع جمعیت بیشتر شده بود و نظامی‌ها هم به آنها ملحق شده بودند (حدود دوهزار تا دوهزار و پانصد نفر) به دکتر مصدق عرض کردم دستور بدهند بزنند. ایشان گفتند نه. مراجعت کردم به منزل»^{۷۱}.

سرگرد علمیه را رئیس ستاد احضار کرده است تا درباره نقش سرتیپ قره‌نی در کودتای نافرجام توضیحاتی بدهد. وی می‌نویسد: «ساعت یازده و نیم بود. وارد اطاق نینمار ریاست ستاد ارتش شدم. دیدم به وی تلفن می‌کنند. پس از صحبت طرفه، اظهار داشت همین الان دستور می‌دهم. بلافاصله با عجله تلفن را زمین گذاشته به بنده دستور داد که در خارج باشم. به اطاق نینمار کیانی رفتم و دستوراتی صادر فرمود که من نفهمیدم ولی وقوع اتفاقاتی را پیش‌بینی کردم. اولین دفعه بود رئیس ستاد ارتش از موضوع مهمی با خبر گردید» (نامه سرگرد علمیه). بطوری که سرهنگ ممتاز می‌نویسد سرتیپ کیانی معاون ستاد

۷۰، ۷۱) مصاحبه و دیدار و گفتگو با خسرو قشقایی، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

ارتش مامور می‌شود که به عشرت‌آباد برود و «ستونی» را «برای سرکوبی آشوب‌طلبان و کودتاچیان» فرماندهی کند.^{۷۲} نیم‌ساعت بعد از ظهر، تظاهر کنندگان به باشگاه افسران، وزارت خارجه و شهربانی کل کشور حمله می‌کنند و بعد عده‌ای به طرف میدان ارگ و اداره رادیو حرکت می‌کنند و گروهی دیگر به سوی خیابان نادری و سه راه شاه و منزل مصدق.

در خیابان فردوسی هشت نانک و چند کامیون به تظاهرات کنندگان می‌پیوندند. سرتیپ ریاحی می‌نویسد: سرتیپ دفتری که «ماموریت یافت به کمک فرمانداری نظامی از یک واحد متحرک نظامی در شهر استفاده نماید که بلوا را خاموش کند... عکس این عمل را انجام داد و شهربانی را با آن واحد نظامی متفقاً به سود آشوب‌گران و علیه حکومت ملی وارد عمل کرد. متأسفانه، وقتی متوجه این عمل شدید که دیگر وارد کردن واحدهای ارتشی... به معرکه باعث می‌شد خونهای زیادی ریخته شود...»^{۷۳}

خسرو فشقایی در مصاحبه یاد شده می‌گوید «مراجعت کردم به منزل. درحین راه دیدم عده‌ای به طرف سفارت آمریکا می‌روند. به دکتر مصدق تلفن کردم و جریان را گفتم. گفتم به ریاحی تلفن کنید. به ریاحی تلفن کردم. به من گفت نترسید. گفتم من نمی‌ترسم شما نترسید. چون من مسئولیت ندارم اما شما دارید. باز برگشتم خدمت دکتر مصدق. این دفعه نیز خواستم که دستور تیر بدهند. ولی ایشان باز گفتند: نه. گفتم: پس بیاید در خدمتتان برویم به جنوب. آنجا باشید تا نیروها را جمع کنیم. قبول نکردند. من هم گفتم پس ما مرخص می‌شویم. ما در جنوبیم و اگر امری داشته باشید حاضریم».

تزدیکیهای ساعت یک بعد از ظهر، عده‌ای حدود صد نفر به اداره تبلیغات می‌روند و عکس شاه را می‌گذارند. بشیر فرهمند نمی‌تواند جلوگیری کند (جلسه ۲۳، ص ۵۷۱) و بعد مصدق که از جریان حمله به رادیو اطلاع یافته تلفن می‌کند و او را به خانه خود می‌خواند.^{۷۴}

(۷۲) خاطرات سرتیپ ممتاز کودتاچی کودتا شکن. پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۷۳) گفتگوی تیمسار ریاحی «منسوب مصدق خیانت کرد»، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

مهندس معظمی، وزیر پست و تلگراف هم حدود ساعت ۱/۲۰ یا ۱/۳۰ به منزل مصدق می‌رود (جلسه بیست و پنجم، ص. ۶۲۱). فرماندار نظامی هم آنجاست. مصدق هم مرتب تلفن می‌کند: به ستاد ارتش یا به شهربانی.

دیروز عصر و آن روز صبح، در شهر دلارپخش کرده‌اند. توزیع دلار صبح آن روز هم ادامه دارد. روزولت که می‌شنود ورزشکاران باستانی کار و رجاله‌ها به حرکت درآمده‌اند می‌فهمد که این بار موفقیت چندان دور نیست. هدفهای اساسی خانه مصدق و ایستگاه رادیو است. ظهر برای صرف نهار به منزل کنسول آمریکا می‌رود.

از اول بعد از ظهر، صدای تیر و مسلسل شنیده می‌شود: سرگرد علمیه از دکتر رئیس ستاد بازمی‌گردد و در دژبانی به بازجویی از متهمان کودتای نافرجام مشغول می‌شود که «صدای مسلسل و تفنگ به گوش» می‌رسد. «این موضوع تا ساعت ۱۴ ادامه داشت». «در این موقع به دژبان مقرر ما جهت استخلاص زندانیان حمله می‌کردند سرکار سرهنگ سررشته یا کمال شرافت سربازی دفاع نموده و همه را پراکنده کرده بود... مشاهده کرده بود که سربازان نمی‌خواهند تیراندازی کنند خودش افسر جزء را کنار زده بود و دستور تیراندازی داده بود. تیرها هوایی خالی شده بود ولی همه متواری شده بودند. در این بین یک استوار با کارد بزرگ به سرهنگ سررشته حمله می‌کند که یک سروان با تفنگی که در دست داشته به سروان زده و سرهنگ سررشته را نجات می‌دهد». (نامه سرگرد علمیه).

حدود ساعت یک، دکتر مصدق که می‌گوید آن روز «هر ساعت همه ماها انتظار حوادثی را داشتیم» (جلسه ۲۳، ص. ۵۷۲) احساس می‌کند که خانه در خطر است «کلیه نوشتجات مهم دولتی که در ضبط [او] و در طاقچه پهلوی تخت‌خوابش بود [را] برداشته در صندوق آهنینی... در اطاق مجاور...» می‌گذارد (جلسه سوم، ص. ۱۳۴). ساعت یک با خانم خود خداحافظی می‌کند: «خانم من بواسطه این اتفاق می‌خواست از منزل من برود» (جلسه ۲۰، ص. ۴۸۱).

این زمان کودتاچیان برای سرکشی به صحنه های کودتا روانه می شوند: گیلان شاه به طرف عمارت شهربانی می رود، اردشیر زاهدی هم به حوالی خانه مصدق می آید و تا حدود سه بعدازظهر، در آن حوالی و چه بسا و از جمله در ستاد عملیات روزولت که «پنج شش ساختمان بعد از منزل مصدق بود» (روزولت: کودتا در کودتا، ص ۵-۲۰۴ یا ۱۹۱) به رنق و فتنق امور می پردازد.

ساعت دو بعدازظهر که سرگرد علمیه به اتفاق دادستان ارتش با چیپ از محل دادستانی ارتش (در عمارت دژبان) روانه منزل می شوند «در خیابان شاهپور و امیریه به دستجات مختلفی» برمی خورند «که سوار ماشین هستند». «مسافری آن اغلب بچه های خردسال و افراد گارد مسلح گمرک و پاسبان و عده ای از درجه داران هوایی بودند و کلبه ماشینی ها چراغ روشن کرده بودند» به آنها هم دستور می دهند چراغ روشن کنند (نامه سرگرد علمیه).

وزیر کشور در وزارت کشور به کار مشغول است. خود می گوید «طبق معمول به کار مشغول بودم که از ازدحام معدودی جمعیت و حمله به سازمانهای دولتی خبر دادند. من می خواستم که تا آخرین لحظه در وزارتخانه بمانم و جواب حکام ولایات را بدهم ولی حدود ساعت ۲/۳۰ بعدازظهر بود که به توصیه همکاران وزارت کشور از در وزارت بهداشتی، به منزل آقای دکتر مصدق حرکت کردم. وضع خیابانها عادی نبود» ۷۵ دکتر صدیقی، در جلسه محکمه می گوید تا ساعت ۲/۴۵ در وزارت کشور بودم و ساعت ۳ بعدازظهر به خانه مصدق رسیدم (جلسه ۲۷، ص ۶۵۵).

ساعت سه بعدازظهر باید گفت که ورق دیگر برگشته است: اراذل و اوباش و قداره بدان و چماقداران که در برابر خود مقاومتی نمی بینند در برابر چشمان حیرت زده مردم به «جانبازی» می پردازند. رهنوردی قهرمان هالتر آن زمان و دکتر زمان بعد و تسمایندة مجلس «دوران دستنخیز» جانبازیهای خود را چنین شرح می دهد: «ساعت ۳ بعدازظهر، سه تانک در اول خیابان نادری بوسیله یکی از افسران میهن

پرست مستقر شده بود. افسر مذکور منتظر دستور بود که وظیفه‌اش را انجام دهد. من هم به اتفاق گروهی از ورزشکاران مخصوصاً ورزشکاران عضو باشگاه تاج گرد این افسر جمع شده بودیم و با اصرار از او می‌خواستیم که به طرف خیابان کاخ حرکت کند اما افسر طبق انضباط نظامی که داشت تا دستور نگرفت با ما حرکت نکرد. همگی به طرف چهارراه شاه و کاخ آمدیم^{۷۶}. تا این زمان جبهه شهرستانی به «یاری» تیمسار دفتری به تصرف درآمده بود و در اطراف منزل دکتر مصدق موضع گیری ادامه داشت و در آن سوی شهر نیز به ابتکار آقای روزولت، «تاجی ملت» شلوار پیژاما را درآورده بود و پیراهن و شلوار بی به تن کرده بود و از زیرزمین خانه آن آمریکایی نزدیک (با در؟) ستارت آمریکا به در آمده بود و تحویل گیلان‌شاه و دیگران داده شده بود و تانکی هم دست و پا شده بود تا تاجی، سوار بر تانک به سوی ایستگاه رادیو فاتحانه به پیش رود. اردشیر زاهدی می‌نویسد پدرش از محلی، جنب رستوران لوکولوس (اوایل جاده قدیم شمیران) به همراهی او و گیلان‌شاه به راه می‌افتاد. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر است که به طرف ایستگاه رادیو حرکت می‌کنند. یک تانک از خیابان تخت جمشید وارد جاده شمیران می‌شود. زاهدی سوار تانک می‌شود. اما تانک هیبت دارد، سرعت که ندارد. بجز عده‌ای مزدوران دلاری، کسی شور و شعفی نشان نمی‌دهد. تانک وسط خیابان لک و لک پیش می‌رود. منجی و همراهان، منظره مشوم «کارناوال مرگ» را در یادها زنده می‌کنند. با تانک تا صد متری بالای عشرت آباد می‌روند. از قضای روزگار آقای سید محمد علی شوشتری، نماینده غیر مستحق مجلس و همکار دریده دهن جمال امامی با ماشین بیوک آبی خود می‌رسد. اتومبیل را نگه می‌دارند. گیلان‌شاه، یارافشار، زاهدی پدر و پسر و سرهنگ شهرستانی خلمتبری سوار می‌شوند و به طرف ایستگاه رادیو حرکت می‌کنند. پیش از این میراشرفی و عده‌ای اطراف ایستگاه رادیو را گرفته‌اند. خسرو قشقایی در مصاحبه یاد شده می‌گوید: «در حوالی بیسیم قصر، میراشرفی و حدود ۵۰۰ نفر را دیدم که دور رادیو را

(۷۶) خاطرات دکتر رهنوردی، رستاخیز ۲۷ مرداد ۱۳۵۶، ص. ۱۳.

گرفته‌اند و تعدادی تانک هم از طرف شمیران دارند می‌آیند». برنامه‌های عادی رادیویکی دو ساعته است که قطع شده و موسیقی پخش می‌شود. از ساعت ۳ گذشته است که صدای گرفته‌میراشرافی از رادیو شنیده می‌شود که ملت ایران ما آمده‌ایم. مصدق سرنگون شد. فاطمی کشته شد. بشیر فرهند قطعه قطعه شد... بعد از او هم یکی از «مجاهدین اسلامی»، دار و دسته شمس قنات آبادی و هوادار کاشانی حرف می‌زند.

در حوالی منزل مصدق به گفته فریمان بین ساعت سه و چهار وضع وخیم تر می‌شود. (جلسه ۲۴ ص. ۵۹۰). رادیو که حرف می‌زند از اشغال رادیو خبر می‌شوند. بشیر فرهند می‌گوید «همه خندیدیم» دکتر فاطمی که خبر مرگش را پخش کرده بودند خدا حافظی می‌کند که برود و زن و فرزندش را از نگرانی درآورد (حدود چهار بعد از ظهر) و این آخرین دیدار او با مصدق است.

زاهدی هم از رادیو نطقی می‌کند (سه و نیم بعد از ظهر) و بعد به طرف شهربانی حرکت می‌کند. باز وسط راه سوار تانک می‌شود و باز دست بر قضا، اتومبیل آقای احتشام الدوله می‌رسد و پدر و پسر و گیلانشاه و یکی دو نفر دیگر را به شهر می‌آورد که به شهربانی بروند. اردشیر زاهدی می‌نویسد پدرم مقداری از مسافت را پیاده روی نسود! به شهربانی که وارد می‌شود فرمان آزادی زندانیان سیامی (نصیری، بانماقلیج و دیگران) را می‌دهد! زاهدی پسر، گیلانشاه و یارانش را مأمور تصرف ستاد ارتش می‌شوند. زاهدی پسر، اولین کسی است که وارد اتاق ریاحی می‌شود.

در منزل مصدق، صحبت از اینست که چه باید کرد. مصدق در محکمه می‌گوید: «نمی‌خواستم از خانه بروم... مردم آمده بودند قالی مرا بدزدند و ته اینکه مرا بکشند. من می‌خواستم در راه حق و آزادی شهید شوم» (جلسه سوم، ص. ۱۲۷).

سرهنگ ممتاز فرمانده نیروی محافظ از خانه مصدق می‌گوید: «ساعت ۲/۴۵... تظاهرکنندگان مسلح گارد شاهشاهی از کاخها به طرف منزل مرحوم دکتر مصدق تیراندازی را آغاز کردند و به تدریج تانکهای هم که برای برقراری امنیت شهر اعزام شده بودند به دست

تظاهرکنندگان افتاد و بعد به سراغ ما آمدند. درست در ساعت ۴ بعد از ظهر یک جنگ خانگی تمام عیار در خیابان کاخ و اطراف خانه مرحوم دکتر مصدق بر پا شد» (خاطرات سرتیپ ممتاز، یادشده).

ساعت چهار و ربع، مصدق تلفنی با ریاحی صحبت می‌کند. ریاحی به او می‌گوید که سرتیپ فولادوند می‌آید پیش شما. اردشیر زاهدی که در این موقع در ستاد ارتش بوده در خاطراتش می‌نویسد که «فولادوند از طرف پدرم مأموریت داشت که با مصدق و همکاران او که قصد تسلیم شدن نداشتند تماس بگیرد». (ص. ۳۲).

دکتر صدیقی در محکمه می‌گوید فولادوند حدود ساعت ۵ (یا ۴/۵۰) رسید (جلسه ۲۷، ص. ۶۵۷) و دکتر مصدق مأموریت فولادوند را چنین شرح می‌دهد: «حدود ساعت چهار و نیم بعد از ظهر» سرتیپ فولادوند به نمایندگی از طرف افسران طرفدار شاه برای گرفتن استعفا از اینجانب به خانه من آمدند. چون امکان نداشت که اینجانب استعفا بدهم و هدف ملت ایران را از بین ببرم، از آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی، شایگان، رضوی، حبیبی، زیرک زاده و نریسمان، تقاضا نمودم اعلامیه‌ای مرقوم و امضاء فرموده به سرتیپ فولادوند بدهند. آن اعلامیه به مضمون ذیل است: «دکتر محمد مصدق خودشان را نخست وزیر قانونی می‌دانند ولی اکنون که مأمورین انتظامی غیر از این می‌خواهند، ایشان مانند یک فرد بلا دفاع در منزل مسکونی خودشان هستند. از تعرض و تجاوز به منزل معظّم له خودداری شود». (جلسه سوم، ص. ۱۳۸).

ساعت ۵ اعلامیه به فولادوند داده می‌شود. پارچه سفیدی به علامت عدم دفاع برافراشته می‌شود. تیراندازی و بمباران شدت می‌یابد. مصدق همچنان بر روی تخت دوازده کتیده است. می‌خواهم بمانم و در راه آزادی و حق شهید شوم. حالا دیگر گلوله‌ها به اطاق هم می‌رسند. نریسمان با صدای بلند فریاد می‌کند: «آقا، شما زندگی و مبارزه در پیش دارید. باید اینجا را ترک کنید» و در حالی که هفت تیری به دست داشت گفت: اگر حاضر به ترک اینجا نشوید خودم و این چند نفری را که اصرار دارند شما از اینجا خارج نشوید خواهم کشت و با این تدبیر توانست او را وادار به ترک خانه کند». (خاطرات بشیر

فرهمند. یادشده). این مداخله تهدیدآمیز نریمان، فکر تخلیه خانه را به همه می‌قبولاند. دکتر صدیقی می‌گوید «پس از آنکه مرحوم نریمان خروج از منزل را به همه تحمیل و تهدید کرد به خانه مجاور رفتیم» (گفتگوی دوستانه با دکتر صدیقی، یادشده). اما از نحوه تهدید، روایت‌های دیگری هم شده است. برخی گفته‌اند که او می‌خواست خود را بکشد (که بعید می‌نماید) سرهنگ ممتاز (که احتمالاً ناظر صحنه نبوده است) می‌گوید «نریمان طی آنچه را روی صورت خود گذاشت و گفت اگر تشریف نبرید خود را می‌کشم» و مصدق ناچار پذیرفت. دکتر شایگان می‌گوید: «نریمان وقتی دید خانه محاصره شده گفت الان که باید دیگران ما را بکشند بهتر است خودمان خودکشی کنیم و رولور را درآوردیم که من و مصدق و خود را بکشیم. مصدق گفت این کار را نکن و به من گفت رولور را از دست او بگیر. من هم اطاعت کردم و به زور رولور را از دست او گرفتم و در گنجی گذاشتم... مصدق همانطور روی تخت خواب دراز کشیده بود که گلوله‌ای از پنجره گذشت و بالای سر او خورد. بعد از گلوله من مصدق را بلند کردم و به طرف اطاق مجاور با فشار بردم تا گلوله مستقیماً به او اصابت نکند»^{۷۷}. در اطراف خانه مصدق جنگ معنویه است. سربازان و افسران محافظ دلیراته دفاع می‌کنند و در این زمان است که بالاخره تصمیم به تخلیه منزل گرفته می‌شود. حدود ساعت پنج و نیم دکتر مصدق را کمک می‌کنند و برمی‌خیزد و او هم همچنانکه در محکمه به دقت شرح می‌دهد همراهان را راهنمایی می‌کند و نزدیکی می‌گذارند و از روی دیوار به خانه همسایه می‌روند. در این جریان یکی از همراهان (مهندس احمد زیرک‌زاده) به زمین می‌افتد و پایش می‌شکند. از خانه همسایه اول، به خانه همسایه بعدی می‌روند. «صاحبخانه... نبود و فقط سرایدار در خانه بود. مصدق از سرایدار تقاضا کرد که با تلفن با صاحبخانه تماس بگیرد و اجازه کسب کند که به ماه پناه دهد. صاحبخانه گفت با کمال میل. افتخاری است برای ما که به مصدق و دوستانش پناه دهیم. آنشب تا صبح در زیرزمین، روی کف زیرزمین بدون فرش

خواهیدیم» (مصاحبه با دکتر شایگان، یادشده).

اما در خیابان کاخ، جنگ همچنان ادامه دارد. تا ساعت ۸ شب تیراندازی بازهم ادامه دارد. مهندس معظی در محکمه می‌گوید شلیک تا ساعت هشت و نیم و نه ادامه داشت (جلسه ۲۵، ص. ۶۲۲). غارت هم که مدتی است شروع شده؛ مصدق در محکمه می‌گوید: «غارتگران... از جلو و نظامیان از عقب به خانه من هجوم آوردند و هرچه در خانه من و فرزندانم بود، حتی در و پنجره‌ها را از جا کنند و بردند» و بعد اضافه می‌کند: «جای آن دارد از آن افسری که در ایام توقیف من در باشگاه افسران عینک مرا که در اطاق خوابم بود و برده بودند به من داد صیمانه تشکر کنم!» (جلسه سوم، ص. ۱۳۸).

خانه را به آتش کشیده‌اند. حدود ساعت هشت در منزلی را که اکنون مخفیگاه مصدق و یارانش است می‌زنند؛ آمده‌اند آب ببرند که آتش را خاموش کنند؛ در همان اوان، ناظری در یکی از کوچه‌های مقابل منزل مصدق، جوانک مریض احوال و ژنده‌پوشی را می‌بیند که لنگه در را به زحمت به دنبال می‌کشد. محله را نمی‌شناسد و طریق رفتن به دروازه قزوین را می‌پرسد!

در این موقع هنوز تیراندازی ادامه دارد که زاهدی اعلام حکومت نظامی می‌کند. ساعت هفت بعدازظهر خبر می‌دهند که مقررات حکومت نظامی از ساعت ۸ شب اجرا می‌شود. سرهنگ ممتاز ساعت نه و نیم است که صحنه جنگ را ترک می‌کند و به خانه می‌رود.

خبر کودتا ساعت سه و نیم بعدازظهر به وقت محلی (حدود ساعت پنج و نیم شب به وقت تهران) به رم می‌رسد. اما خبرگزاریها گزارش می‌دهند و شاه نمی‌داند چقدر می‌تواند به این حرفها اعتماد کند. ساعت پنج بعدازظهر (حدود ساعت ۷ به وقت ایران) رادیو رم بالاخره خبر کودتا را می‌دهد. گل از گل حضرات می‌شکند. فوری «مصاحبه» خبر می‌کنند. ساعت هفت و نیم بعدازظهر (حدود ساعت ده به وقت ایران)، شاه مصاحبه می‌کند تا بگوید که از او می‌دانستم که «ملت» مرا انتخاب می‌کند. حتماً قیافه روزولت هم یک لحظه از نظرش محو نمی‌شود!

در ایران، سران حزب نوده از صبح سرگردان مانده‌اند. همانطور که

دیدیم خیودشان بعدها نوشتند که ما از کودتا «تا خود روز ۲۸ مرداد اطلاعی نداشتیم». پیش از ظهر که ناآرامیها شروع می‌شود، به مصدق تلفنی می‌زنند. مصدق هم می‌گوید که دولت بر اوضاع مسلط است. اما ناآرامی و اغتشاش در شهر بالا می‌گیرد. فعالان غربی هم از روز پیش و به دنبال کتک کاریهای خیابان اسلامبول و نادری همچنان در انتظار رسیدن «دستور از بالا» هستند و فشار می‌آورند. کمیته مرکزی، به گفته یکی از مشاوران نزدیک آن، به بحث درباره سخنان مصدق می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که این دامی است برای سرکوب و از بین بردن حزب توده: مصدق سازش کرده است و با موافقت اوست که این کودتا صورت می‌گیرد. بنابراین اگر حزب توده الان اقدامی بکند خودکشی است. پس نباید در جریان دخالتی کرد. کمیته مرکزی تصمیم می‌گیرد (در قطعنامه‌های پلنوم وسیع کمیته مرکزی، پنجم تا بیستم و ششم تیر ۱۳۳۶، تصریح هم می‌شود که این تصمیم به اتفاق آراء گرفته شده) که به افراد و مسئولان حزبی و تشکیلاتی اطلاع بدهد که دیگر در انتظار کسب دستور نباشند و در قطعنامه‌های یاد شده می‌خوانیم که به آنها توصیه می‌کنند که «به خانه‌ها» بروند و خانه‌ها را «از اسناد و مدارک حزبی» پاکسازی کنند چرا که همه جریان خیمه‌شب‌یازی است که با موافقت مصدق مازشکار برای به مسلخ کشیدن حزب توده به راه افتاده است! این دستور ساعت دو بعد از ظهر صادر شده است. اما چند ساعت بعد که از موضوع حمله به منزل مصدق و مقاومت محافظان و تنگهبانان او مطلع می‌شوند متوجه می‌شوند که تجزیه و تحلیل قبلی اشتباه بوده است و مصدق در جریان کودتا نقشی نداشته است. حالا ساعت از سه بعد از ظهر هم گذشته است و با آن دستور ساعت دو بعد از ظهر، همه ارتباطات قطع شده است و کمیته دیگر به این نتیجه می‌رسد که برای آن روز، کاری از حزب ساخته نیست. اما از قبل قرار بوده است که در روز جمعه سی‌ام مرداد تظاهراتی بر پا کنند. بنابراین تصمیم می‌گیرند آماده شوند و حمله متقابل و شاید ضد کودتا را در آن روز عملی کنند. در روز جمعه هم افراد در نقاط مختلف شهر جمع می‌شوند بطریقه‌ها و سلاحها در ماشین‌ها انتظار می‌کشند. باید «دستور» برسد. تا اوایل بعد از ظهر، همه انتظار

می‌کشند. اما کمیته در بحثهای خود به این نتیجه رسیده بود که این تظاهرات عملی نیست و کودتا تثبیت شده است و در نتیجه در حدود دو بعد از ظهر جمعه، بالاخره به افراد خود دستور پراکندگی می‌دهد. شعر م. آژرم «شب بد، شب دُذ، شب اهرمن»^{*} آغاز شده است. آنتونی آیدن وزیر خارجه انگلیس در آن ایام در میان جزایر یونان، در دریای مدیترانه، دوران نگاهشش را می‌گذرانده است و در آنجا است که خیر سقوط مصدق به او می‌رسد. وی در خاطراتش می‌نویسد: «آن شب را با خاطری آسوده خفتم».

پنج شنبه ۲۹ مرداد: مصدق و بارانش تا صبح را در آن زیرزمین بسته می‌کنند. حدود چهار و نیم، پنج صبح مصدق می‌گوید من باید خود را معرفی کنم. دیگران را آزاد می‌گذارد که هر چه می‌خواهند بکنند و هر که می‌خواهد برود، برود. همراهان عبارتند از مهندس رضوی، مهندس معظمی، مهندس زیرک زاده، (که پایش شکسته است)، مهندس حبیبی، نریمان، دکتر صدیقی و دکتر شایگان. بد گفته دکتر صدیقی «دوستان درباره برنامه شخصی و آتی خود مشورت می‌کردند». مهندس حبیبی می‌گوید: «فردا صبح هر یک به طرف مقصد خود حرکت

* شب بد، شب دده، شب اهرمن
 وقاحت بشادی، دریده دهن
 شب نور باران، شب شعبده
 شب خیمه شب بازی اهرمن
 شب گرگ در پوستین شبان
 شب کاروان داری راهزن
 شب سالروز جملوس دروغ
 شب یادبود یلسوغ لجن
 شب گوی بوبرزن چراغان شده
 فضاحت به شیپور هانعره زن
 شب چرانی به فرمان ربو
 شب نور اهریمن و سوگ من

کردیم»^{۷۸}. به گفته دکتر شایگان «زیرک زاده که پایش شکسته بود و مهندس رضوی به یکی از خانه های اطراف پناه بردند». دکتر صدیقی می گوید: «من در کنار رئیس دولت خودمان باقی خواهم ماند که اگر هر اتفاقی بیفتد نگویند که وزیر کشور رئیس خود را تنها گذاشت. آقای دکتر شایگان هم که قبلاً قصد رفتن داشتند، پس از چند دقیقه ای به آن زیرزمین بازگشتند و گفتند کلام تو مرا از رفتن باز می دارد و من هم می مانم که هر چه می شود برای همه بشود»^{۷۹}. مهندس معظمی هم روانه منزل مادرش می شود که در همان چند قدمی است. مصدق در کوچه مانده است. دکتر صدیقی و دکتر شایگان هم هستند. تصمیم می گیرد که به خانه مادر مهندس معظمی برود. در محکمه، مهندس معظمی می گوید: «آنها هم بعد از پنج دقیقه آمدند» (جلسه ۲۵، ص. ۶۲۲). و مصدق هم ورود خود و همراهان را به خانه شرح می دهد: یکراست به طبقه اول می رود. به مهندس شریف امامی تلفن می کند که ترتیب معرفی آنها را بدهد. شریف امامی پاسخ می دهد که ماموران شب، ساعت ۸، خواهند آمد.

حدود پنج بعد از ظهر مامورین آگاهی می رسند. مصدق را با ماشینی به شهربانی سپس به باشگاه افسران می برند. کمی بعد، ماشین دیگری هم می آید و دکتر شایگان، مهندس معظمی و دکتر صدیقی را هم به باشگاه افسران می برند. مهندس معظمی شش شب در باشگاه افسران در خدمت ایشان است (جلسه ۲۵، ص. ۶۲۳). اما دکتر شایگان را به اداره پلیس می برند. مصدق که تصور می کند «او را برای اعدام برده اند» اعتصاب غذا می کند و می گوید تا شایگان را نیاورید «اعتصاب غذا را نمی شکنم». مجبور می شوند شایگان را به باشگاه افسران بازگردانند. این اولین اعتصاب غذای مصدق در دوران پس از کودتا است. سلاح تازه ای برای مبارزه.

زاهدی جای پای خود را محکم می کند که همه بدانند: «کشتیبان را سیاستی دگر آمده» است. به شاه تلگرافی می کند که «در انتظار

۷۸) مصاحبه با مهندس حسینی، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

۷۹) گفتگوی دوستانه با استاد غلامحسین صدیقی، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

موکب همایونی با بیصبری دقیقه شماری» می‌کنیم. همان روز شاه هم جواب می‌دهد: «به نام قادر متعال، من از پشتیبانی مردم ایران نسبت به من و دفاع آنها از قانون اساسی صمیمانه سپاسگزارم. من کلیه افراد ارتش و تمام ماموران غیرنظامی و همه مردم ایران را به متابعت از اوامر جناب آقای فضل‌الله زاهدی که طبق قانون اساسی به ریاست حکومت ملی و قانونی ایران از طرف من تعیین شده دعوت می‌کنم. من بیدرتنگ به ایران برمی‌گردم. خدا حافظ ایران و مردم ایران».

* * *

مصدق روزی در گفتگوبا بشیر فرهمند گفته بود «دعا کن این نهضت شکست نخورد زیرا اگر شکست بخورد سالها اجانب تسمه از گردن این ملت خواهند کشید»^{۸۰} و اکنون دوره تسمه کشی داشت شروع می‌شد. بعدها که بسیاری وقایع آن روزها را به یاد آوردند نتوانستند از مقت و مجانی بودن پیروزی کودتا تعجب نکنند. شایگان در نگاهی به گذشته می‌گوید: «البته یا وقایعی که بعد [از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد] اتفاق افتاد معلوم شد که اگر عکس العمل دولت شدیدتر بود شاید می‌توانست از کودتای دوم جلوگیری کند»^{۸۱}. دکتر صدیقی در پاسخ این سؤال که آیا می‌شد جلوی کودتا را گرفت می‌گوید: «شاید ولی نه زیاد مطمئن»^{۸۲}. خسرو قشقایی می‌گوید «می‌دانستم که حادثه حادّی اتفاق خواهد افتاد و خودمان را بسیج کرده بودیم و امید داشتیم که مصدق از ما نیرو بخواهد. در تهران هم تعدادی تفنگچی حاضر و آماده داشتیم و منتظر بودیم که اگر عملی در تهران انجام شد به صورت پارتیزان وارد عمل شویم» و بعد صحت‌های تظاهرات تهران را تا ظهر ۲۸ مرداد شرح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد: «این بود جریان ۲۸ مرداد تا ظهر. و واقعاً فکر می‌کنم! اگر ۵۰ نفر می‌انداختم همه شان درمی‌رفتند»^{۸۳}.

در اینجا نمی‌خواهیم به بحث در علل شکست نهضت ملی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پردازیم. این سخن درجایی دیگری باید دنبال شود. تنها بگوییم که در بیشتر

(۸۰) پای صحبت بشیر فرهمند... یادشده. پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۸۱) مصاحبه با دکتر شایگان، پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۸۲) گفتگویی دوستانه با استاد غلامحسین صدیقی... پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

(۸۳) مصاحبه ویدئو گفتگوبا خسرو قشقایی... پرخاش، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

نوشته‌هایی که به این موضوع اختصاص یافته، نویسنده‌گان یا نوعی تلقی دو بخشی از نیروهای ضد کودتا را در ایران آن روز ارائه می‌دهند: از سویی دولت مصدق و از سوی دیگر حزب توده. اشاراتی که پیش از این آمد و روشن کننده سیاست این حزب تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد بود نشان می‌دهد که گردانندگان این حزب همچنان مصدق را دشمن خود می‌دانستند و به میارزه او با استعمار و امپریالیسم و دربار و ارتجاع عقیده‌ای نداشتند و او را هر زمان قادر می‌دیدند که حيله و تزویری ساز کند و با امپریالیسم و نوکرائش از در سازش در آید و در این میان «حزب طبقه کارگر» را هم قربانی کند! در یکی از جلسات محکمه، مصدق از اخلا لگران صحبت می‌کند: «این اخلا لگران، این توده دو قسم است: تودعی انگلیسی و تودعی روسی... بنده هیچ نگران نبوده‌م که حزب توده... بتواند دولت را از بین ببرد... یک جمعیتی هستند که جمع می‌شوند نمره می‌کشند: نگرانی من از توده نبود...» (جلسه ۲۳، ص. ۵۷۳) «ما نگرانی از احزاب دست چپ نداشتیم. احزاب دست چپ نمی‌توانستند با قوه دولت مخالفت کنند» (جلسه ۲۳، ص. ۵۷۲). «صاف، راست، پوست کنده من به شما دادستان محترم و همه اشخاصی که اینجا هستند عرض می‌کنم نگرانی بنده از همین پیش آمده بود که روز ۲۸ مرداد شد» (جلسه ۲۳، ص. ۵۷۴).

و این، پیش آمد، یعنی انجام کودتایی به دست آمریکا و انگلیس و به دستبازی شاه و دربار و حامیان نظامی و غیرنظامیش. مصدق در دادگاه به اشاره و تصریح از نقش خارجی‌ان در کودتا صحبت می‌کند: نخست می‌گوید که کودتای ۱۲۹۹ ساخته و پرداخته انگلیسیها بود و آنان بودند که رضاخان را بر سر کار آوردند؛ سپس می‌گوید در ۲۸ مرداد هم جز این کاری نشد و این بار پسر بود که به یاری و معاضدت خارجی‌ان تخت سلطنت را باز می‌یافت! اما جلوگیری از تحقق این «نگرانی» به یاری دستگاه‌های دولتی امکان پذیر نبود. آنچه در طول حکومت مصدق، توطئه‌ها را بی اثر کرده بود نیروی عظیم طبقات زحمتکش مردم بود که هر بار به میدان می‌آمدند و توطئه‌ها را خنثی می‌کردند. این نیرو در احزاب و گروههای هوادار مصدق تشکل یافته بود و یا به رهنمود و همراهی این سازمانها بسیج می‌شد. آنچه در ۲۸ مرداد همه کارها را بر کودتاچیان آسان کرد این بود که احزاب و سازمانهای هوادار مصدق، برخلاف گذشته، برای بسیج مردم و دفاع و حمایت از دولت به این اکتفا کردند که به دیدار رئیس دولت روند و از او اجازه بخواهند. مگر در سی ام تیر و نهم اسفند کسی بر تحصیل چنین اجازه‌ای فکر کرده بود؟ احزاب بودند که گام پیش می‌گذاشتند بیانگر خواست عمومی می‌شدند و از همین رو در این

عمل خود از یاری و مشارکت فعال مردم نیز بهره می‌گرفتند. در فضای کودتایی تابستان ۱۳۳۲، نیز تنها با ایجاد کمیته‌ها و هسته‌های محافظت و مقاومت و تجهیز نیروهای هوادار مصدق در ارتش، ادارات، کارخانه‌ها و... بود که می‌شد به سرعت و قاطعیت راه را بر آشوبگران بست و روزولت وزاهدی و شعبان جعفری و یارانش را به روز سیاه نشانند. سرگرد اسماعیل علمیه در پایان نامه وصیت گونه‌اش سوالاتی را طرح می‌کند که آنروز و بعدها در اذهان بسیاری بود. او می‌نویسد:

«خبط دیگر دولت مصدق که علت آن برای من مکشوف نشده است بی‌خبر گذاشتن ملت در آن روز بود. می‌بایست اولاً اداره رادیو حفظ گردد. ثانیاً از ساعت ۸ یا ۹ صبح که آثار تشنج هویدا بود با دادن اعلامیه‌ها مردم را با خیر نمایند که اجتماع نموده تظاهر کنندگان را که عدۀ آنها در مقابل یکصد هزار نفری که به دولت رأی داده بودند چیزی نبود. هر کدام تفری می‌انداخت در زیر تغ می‌ماندند، خیر کنند. از طرف نهضت ملی و احزاب ملی هیچ گونه اعلامیه‌ای صادر نشد. مردم بدون سرپرست و حیران بودند. شنیده شد که بازار آن روز خیلی مقاومت کرد و از مهاجمین هر که آمد به بازار برود متفرق کرده‌اند نگذاشته‌اند به آنجا وارد شوند. هنوز هم با وجود اعلامیه‌های مکرر دولت، حاضر به باز کردن بازار نشده‌اند...»

مقاومت در برابر کودتا از همان روز آغاز شد: مقاومتی وسیع و گسترده. مقاومتی که ماهها دولت زاهدی را در تزلزل و ناپایداری نگه می‌داشت. اما آنچه این مقاومت را به نتایج دلخواه نرساند باز هم عدم برنامه‌ای صریح و مدون برای مبارزه با رژیم بود. رژیم به حلی رسیده بود که هرگونه تصور امکان ادامه مبارزه در داخل چهارچوبهای قانونی آن، تصویری باطل و غیر واقعی بود. می‌بایست یا رسیدن روزهای بهتر را انتظار کشید و برای فریادهای بعدی، نفسها را در سینه حبس کرد (که این جز تسلیم طلبی و فرار از مبارزه چیزی نبود) و یا اینکه این اندیشه را پذیرفت که می‌باید مبارزه را از راههایی که قانون کودتاچیان «غیرقانونی» می‌دانست دنبال کرد. در این زمینه احزاب و سازمانهای ملی (و در اینجا حزب توده هم) در هفته‌ها و ماههای پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز نتوانستند ادامه طریق بنمایند و در نتیجه موج خروشان اعتراضها و اعتصابها، رفته رفته قدرت خود را از دست داد و فرسوده شد و روحیه انفعال جایگزین روحیه فعال و مقاوم گردید. مصدق در محکمه ضمن مدافعات خود به روشنی معلوم می‌دارد که از این پس، دیگر نمی‌توان با وجود شاه و

دار و دسته اش، به فکر مبارزه برای استقلال و آزادی وطن بود. و تأمین این هدفها ناگزیر از طریق مبارزه با شاه می‌گنجد. در چنین دستگاه و با چنین کسانی، نمی‌توان از اهمیت قانون و احترام آن صحبت کرد. اگر همه استبدلالانی را که مصدق در محکمه، گاهی به اشارت و زمانی به صراحت، بیان می‌کند بپذیریم چاره‌ای جز این نداریم که نتیجه بگیریم که از این پس ادامه راه او تنها در خارج از نظام سیاسی حاکم ممکن است و نه از داخل آن. در سالهای بعد نیز بی‌شماری کوششهایی که برای ادامه مبارزه در چهارچوب رژیم صورت گرفت و وظیفن فراوان مبارزاتی که در خارج از کشور، خاصه به همت دانشجویان، سازمان یافت و بالاخره شروع مبارزات مسلحانه از سالهای میانی دهه چهل نشان داد که تنها ازین طریق است که می‌شد راه مصدق را ادامه داد. بی‌معنا نیست که بسیاری از تخطین کسانی که در راه مبارزات مسلحانه گام نهادند از جمله افرادی بودند که اواخر دهه سی «مبارزه قانونی از داخل رژیم» را تجربه کرده بودند و پس از جمع‌بندی این تجربه، قهر ملاح را بر سحر کلام رجحان داده بودند. اگر این جمع‌بندی، در پاییز ۱۳۳۲ صورت گرفته بود، چه بسا که تاریخ ایران یک نسل جلوتر می‌افتاد. اما این دیگر بحثی است از مقوله بحث «اگر دماغ کلتو پاترا بزرگتر بود...» و می‌دانیم که در تاریخ هم «اگر» را کاشتند و سبز نشد. در اینجا هم غرض ارائه و ادامه چنین بحثی نیست بلکه تنها می‌خواهیم به این مسئله اشاره کنیم که چگونه عدم یک تحلیل سیاسی واقع بینانه از شرایط ایران در تابستان و پاییز سال ۱۳۳۲ موجب آن شد که کودتایی به آسانی صورت گیرد و به همان آسانی نیز بتواند مستقر و تحکیم شود و لحظه درهم شکستن قدرت کودتا که همه در خارج و داخل، انتظار آن را داشتند هرگز فرا نرشد: تفاوت میان گفتار سیاسی قاطع مصدق در محکمه و گفتار سرگردان احزاب و نیروهای مخالف کودتا (اعم از حزب توده که در روز سی مرداد از تثبیت کودتا صحبت می‌کرد و در مرداد سال بعد، سازمان نظامی خود را دو دستی تقدیم می‌کرد و در زمستان همان سال دبیرکلش خطاب به اعضاء پیام می‌فرستد که:

«شما باید بدانید که دیر یا زود دستگیر خواهید شد». پس «نمونه کار من سرمشق همه باید باشد؛ بلافاصله بعد از دستگیر شدن تنها یک جا را بلد بودم و آنجا مخفیگاه مهندس علوی بود که محل تشکیل جلسات هیئت اجرائیه هم بود. فوراً در جیب نشسته آنجا را شخصاً به مقامات انتظامی نشان داده و ببالنتیجه مهندس علوی هم گرفتار و حزب کاملاً بدون رهبری شد»^{۸۴}.

و یا احزاب و سازمانهای هوادار مصدق که در پاییز ۳۲ در انتظار تکرار تاریخ بودند و سی تیر دیگری را جستجو می‌کردند و در زمستان همان سال در انتخابات مجلس شورا شرکت می‌کردند در حسرت اینکه با پیروزی خود، تاریخ را تکرار کنند و دوباره میارزات مجلس شانزدهم را از سر بگیرند و در تابستان بعد فقط می‌توانستند در مخالفت با عقد قرارداد کنسرسیوم، به نوشتن چند جزوه و اعلامیه و رساندن مطلب به نمایندگان ظاهر المصالح مجلس دل‌خوش دارند نشان می‌دهد که اینان از تدوین خط مشی سیاسی منجم و منجیدهای که بتواند نهضت ملی را در این مرحله از تکامل خود رهتگون شود عاجز ماندند.

اما زاهدی و اربابانش در کار خود دچار عجز و سرگردانی نشدند. آمریکائیان از همان هفته های نخست دوران کودتا به «بیاده کردن» اصول الگویی در ایران پرداختند که کارشناسان «دنیای آزاد» برای توسعه کشورهای عقب مانده ندارک دیده بودند. الگویی که همچنان پایدار ماند و چهارچوب اصلی تغییر و تحول ایران را تا ۱۳۵۷ تعیین نمود (آنچه در سالهای نخست دهه چهل و با عنوان خنده آور «انقلاب سفید» صورت گرفت در واقع کوششهایی بود که هیت حاکمه ایران انجام داد تا برخی موانع را که بر سر راه اعمال این «الگوی توسعه» وجود داشت (و از جمله مالکیت زمینهای کشاورزی) از میان بردارد و راه تحقق این «الگوی توسعه» را هموارتر سازد. تنها تصادف تاریخی نیست که در این ایام وزیرداری کابینه کودتا، بر مسند نخست وزیری تکیه می‌زند. تاریخ را تداومهایی است).

برای روشن کردن این معنا و همچنین یادآوری فضای سیاسی و اجتماعی «دوران محکمه» به سرعت آنچه را که در ایران و در رابطه با ایران در هفته های نخست پس از کودتا روی می‌دهد^{۸۴} به خاطر آوریم:

۸۴) گذشته، چراغ راه آینده، یادشده، ص. ۶۴۴.

۸۵) پیش از این گفتیم که درباره کودتای ۲۸ مرداد، نوشته های بسیاری در دست است و به برخی از مهمترین آنها نیز اشاره شد. در اینجا نیز برخی دیگر از این نوشته ها ذکر می‌گردد:

شایگان، سیدعلی: آخرین شب زمامداری دکتر مصدق، خاطرات ۲۸ مرداد، روشنفکر، ۲۷ خرداد ۱۳۳۳.

صدیقی، غلامحسین: جزئیات جالب و شنیدنی از دستگیری دکتر مصدق.

خاطرات ۲۸ مرداد و ایام زندان، روشنفکر، ۳ تیر ۱۳۳۳.

متن مصاحبه و شرح خاطرات اردشیر زاهدی، نصیری، فرزانهگان، سرگرد خانم در

شاه از شرکت «ک.ل.م.» هوایمایی اجاره می‌کند و روز جمعه سی مرداد ساعت نه و نیم صبح اترم به ایران پرواز می‌کند. خودش می‌نویسد: «در بازگشت مورد استقبال گرم و پرشور طبقات مردم قرار گرفتیم: همچنان طبیعی مردم در آن روز غیرقابل وصف بود» همان شب ساعت ۹ بعد از ظهر، از رادیو پیامی به «ملت خدایرست، میهن دوست و شرافتمند ایران» می‌فرستد تا بگوید «از بدو مبارزات ملی اخیر که پشتیبانی از آن فراموش شدنی نیست [پشتیبانی چه کسی از مبارزات ملی اخیر فراموش شدنی نیست؟ معلوم نیست این ابهام، از ضعف انشای مفوکانه سرچشمه می‌گیرد و یا اینکه هنوز جرأت نمی‌کند که خود را پایه گذار مبارزات ملی و ضد استعماری ایران بداند؟] حملات افراد فرومایه را با خونسردی تلقی کردیم...



پست تهران، ۲۸ مرداد ۱۳۳۳.

متن مصاحبه و شرح خاطرات حاج مصطفی مقدم در آسپای جوان، مرداد ۱۳۳۳.
متن مصاحبه و خاطرات سرتیپ نصیری در تهران مصور، ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ و
همچنین در خواننده‌ها، شماره ۹۶ سال ۱۴، ۱۳۳۳، ص. ۱۰-۹.

متن مصاحبه و شرح خاطرات سروان داور پناه، از محافظان منزل دکتر مصدق،
اطلاعات، ۹ اسفند ۱۳۵۷ و ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

متن مذاکرات باتمانقلیچ در دادگاه انقلاب، انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۱۳۵۹.
سلسله مقالات، درباره «کودتای ۲۸ مرداد»، انقلاب اسلامی، از ۲۸ مرداد تا ۲۸
شهریور ۱۳۵۹.

برخی از نوشته‌های خارجیان و از جمله فصلی از خاطرات ایدن، درباره ۲۸ مرداد
توسط محمود نقضلی گردآوری و ترجمه و بوسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شده
است (نگاه کنید به ۲۸ مرداد، امیرکبیر، ۱۳۵۸). نقش دولت محافظه کار
چرچیل در تدوین و اجرای طرح «آجاکس» که براندازی مصدق را هدف داشت
تا این اواخر به درستی شناخته نشده بود. کتاب روزولت و توقیف آن
بدرخواست وزارت خارجه انگلیس و بحثهایی که این کتاب برانگیخت از
میزان مذاکرات انگلیس تصور صحیحتری به دست داد. در این زمینه می‌توان به
مقاله‌ای که روزنامه گاردین به مناسبت مرگ محمد رضا پهلوی انتشار داد
مراجعه کرد و همچنین به مقاله زیر که نام برخی مسئولان اصلی دستگاه
جاسوسی انگلیس را ذکر می‌کند و ضمناً می‌نویسد که توطئه قتل افشارطوس نیز
بوسیله عمال دستگاه جاسوسی انگلیس صورت گرفت:

و در همین مجله مصاحبه با ایورلند (W.C.Everland) جاسوس سابق سیا
در شماره نوامبر ۱۹۸۰، ص. ۴۵.

اکنون نسبت به خود نظر کینه‌خواهی نداشته و در قلب صاف من [و چرا نه «مای» ملوکانه؟] جز عضو و اغماض حس دیگری وجود ندارد. اما درباره تجاوز به قانون اساسی که به حفظ آن موگند یاد کرده‌ام [باز هم سرگردانی در میان انتخاب صیغه اول شخص متکلم و یا اول شخص جمع. این سرگردانی تا بهمن ۱۳۵۷ نیز همچنان ادامه دارد و از مشخصات سبک ایشان به شمار می‌آید] و چه بسا کسانی که آن موگند را فراموش کرده‌اند (کدام موگند را؟، موگند گوینده را یا موگند خودشان را؟) و درباره از هم پاشیدن ارتش و عدم احترام به شعائر ملی نمی‌توان اغماض نمود».

روز اول شهریور، یکشنبه، زاهدی، دولت خودش را به شاه معرفی می‌کند. همان روز، کرمیت روزولت هم با شاه ملاقات می‌کند. صحبت از مجازات مصدق است و بعد هم روزولت باقیمانده پولهایی را که بابت مخارج کودتا آورده بود و مصرف نشده بود به شاه می‌دهد (روزولت کودتا و خند کودتا، صفحات ۲۱۲-۲۱۳) و «اجازه مرخصی» می‌خواهد. در راه بازگشت به وطن، چرچیل هم در لندن چه سپاسگزاربها که از او نمی‌کند و به این نامدار می‌گوید که واقعاً نسب از دوکس دارد: هم از عمو و هم از پدر بزرگ:

درباره مخارج کودتا، بعدها بحثهای زیادی می‌شود. روزولت مرتب خودستایی می‌کند که کار را ارزان تمام کردم: صد هزار دلار. البته صد هزار دلار آن روزها پولی بود. نرخ دلار غیررسمی از ده تومان هم تجاوز می‌کرد و بنابراین اسکناسهایی که روزولت می‌گوید در گاو صندوق ستادم گذاشته بودم به آسانی به حدود یک میلیون تومان می‌رسید و در ایران آن روز، این مبلغ ناچیزی نبود. اما مثل اینکه قضیه پولها به اینجا ختم نمی‌شود: چندی پیش از کودتا، یکی از ماموران سیا به سران قشقایی پیشنهاد می‌کند که اگر زاهدی را ببرند و نگه دارند شش میلیون دلار به آنها می‌دهد که البته سران قشقایی هم جریان را به مصدق خبر می‌دهند (از مصاحبه یاد شده با خسرو قشقایی). دکتر مصدق خود نیز در دادگاه به استناد روزنامه «لوموند» شماره چکی را ذکر می‌کند به مبلغ سیصد و نود هزار دلار که ادوارد . گ. دونالی در بانک ملی ایران به ریال تبدیل کرده و به خرج کودتا رساند. (بعدها، در نوشته‌های نویسندگان دیگر، یک صفر به این عدد اضافه می‌شود و گفتگو از چک یک میلیون دلاری می‌شود. در مقاله ادوارد مابلیه در روزنامه لوموند ۳ نوامبر ۱۹۵۳ و در دفاعیات مصدق، مبلغ چک سیصد و نود هزار دلار است البته کوششی هم شد تا از بایگانی را کد بانک ملی ایران سابقه امر را به دست آوریم که متأسفانه حاصلی

نداد). بالاخره در زمان نخست وزیر علی امینی، برادر او، ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربارتا ۲۵ مرداد، نامه‌ای انتشار داد و نوشت که برادرش به او گفته است که آمریکاییان ۵ میلیون دلار پول داده‌اند و یک میلیون دلار آن هم به حساب او ریخته شده است. دکتر امینی هیچگاه در این باره توضیحی نداد و اظهارات برادر را تکذیبی نکرد؛ اما می‌دانیم که پس از کودتا، «کمک بلاعوض آمریکا» به اقساط پنج میلیون دلاری به دولت داده می‌شد.^{۸۶} بالاخره می‌دانیم که در روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد، کودتاچیان که دیگر فرصت تهیه ریال را نداشتند (و یا به قول مدیر کل وقت بانک ملی، بانک از تبدیل پول آنها خودداری کرده بود) به توزیع دلار پرداختند. ناظری می‌گفت: روز بیست و هفتم در منزل کی‌منش، در قلهک، چمدان دلار را باز کردند و میان «خلق خدا» پخش کردند. دیگری می‌گفت که پس از کودتای ۲۸ مرداد، گردو فروش چهار راه حسن آباد از جیب خود مثنی دلار در آورده بود و می‌پرسید: «اینها به چه دردی می‌خورند؟». در هر حال، بحث درباره «هزینه کودتا» را می‌توان همچنان ادامه داد: صد هزار دلار، ده میلیون دلار و یا حتی به قولی ۱۹ میلیون دلار (مقاله فرد کوک «Fred Cook» درباره سازمان سیا در هفته نامه آمریکایی نیشن «Nation»، ۲۴ ژوئن ۱۹۶۱)؟. وقتی در ۱۹۶۲ در مصاحبه‌ای تلویزیونی از آن دلس رئیس سازمان سیا در زمان کودتا، پرسیدند که راست است که سیا، مصدق را برانداخت و برای این کار میلیونها دلار هم خرج کرد. وی پاسخ می‌دهد آری، مصدق را برانداختیم اما اینکه می‌گویند خرجش زیاد شد «کاملاً نادرست است»^{۸۷}. در هر حال آن روزها که حقوق دولتی یک مهندس دویست و پنجاه تومان بود و مدیر کل بانک ملی، سه هزار تومان حقوق و مزایا می‌گرفت و مدیران کل هزار تومان هم حقوق نداشتند، ده تومان پول بود و با یک میلیون تومان خیلی کارها می‌شد کرد. و اگر سرنوشت پرداختهایی که ابوالقاسم امینی به آنها اشاره می‌کند را با «سکوت» علامت رضا»ی برادر ایشان معلوم بدانیم این مبلغ را باید به حساب «قدردانی»

۸۶) مجله خواندنیها در شماره ۱۸ مهر ۱۳۳۲ خود مقاله‌ای را از مجله اوسروانور (اول اکتبر ۱۹۵۳) ترجمه می‌کند. خبرنگار این مجله فرانسوی از تهران گزارش می‌دهد که آمریکاییان کمک خود را به اقساط و از قرار ماهیانه ۵ میلیون دلار می‌پردازند. بنابراین شاید یک قسط از کمک بلاعوض باشد که به حساب حضرات ریخته شده؟

۸۷) به نقل از: David Wise and T.B.Rass: The Invisible

government. London, 1964, p 113.

اربابان از عمفه و اکره خود، آنها در بعد از موقیبت کودتا، بگذاریم. واقعاً ممکن است که در اینجا، روزولت دروغ نگوید؟ و البته «والله اعلم بحقایق الامور».

حالا خانه ۱۰۹ خیابان کاخ و خانه های اطرافش به خرابه ای تبدیل شده بود. دار و دسته دکتر بقایی هم «پسروزمندان» ذوق ادبی خود را به کار انداخته اند و بر دیوار خانه مصدق پارچه ای آویزان کرده اند که ای عابرین بدانید که صاحب این خانه که «سرشپ به سرا قصد تاریخ داشت - سحرکه نه تن سر، نه سرتاج داشت»، و عابرین با خود می گفتند «اینست همان درگه...» و در همان حالی که سرلشکر بازشته، سپهبد می شد (۴ شهریور) در شهر سربازان و گروهیادان «به مغازه ها و دکانها مراجعه و اشیایی از قبیل کارد و چنگال و غیره را برای فروش ارائه» می دادند. رئیس ستاد ارتش و رئیس رکن دویه فکر چاره می افکند و در دهم شهریور بخشنامه ای به کلی مستقیم و محرمانه (شماره ۲۰۷۶) صادر می کنند که «این اشیاء متعلق به چند خانه ای است که ملت آنها را خراب نموده است». و «این عمل گروهیادان و سربازان انعکاس بسیار بسیار نامطلوب در افکار عمومی مردم دارد و لطمه بزرگی به شئون سربازی و وجهه ارتش در انتظار مردم وارد می سازد». پس فرماندهان «موظفند این موضوع را طی سخنرانی به کتیبه افراد و درجه داران بفهمانند و گوشزد کنند». اگر غفلت شود «سرباز و گروهیادان به شدیدترین وجهی تنبیه خواهد شد [کذافی الاصل] بنگه سرگروهیادان آن سرباز و افسر فرمانده او نیز مورد مواخذه قرار خواهند گرفت [تکنیف گروهیادان نامعلوم مانده است]». در مورد اینکه سربازان و گروهیادان اگر «اشیاء متعلق به چند خانه» را نفروشد چه بکنند رهنمودی داده نشده است!

البته مسئله کودتاجیان فقط این نیست. باید «مشقر» شوند. طریق این استقرار را الگوی توسعه کذایی از پیش معلوم کرده است: باید طبقه متوسط به وجود آورد. برای این کار «اصلاحات ارضی» لازم است. نباید صنعتی کرد آنها به کمک «سرمایه های خارجی». دولت هم نباید از حفظ «نظم» غافل شود آنها به کمک دستگاه سرکوب و ارتش و قوای انتظامی. و بعد هم همراه با این سیاست «دهنهای بسته»، سیاست «درهای باز» را هم دنبال کند. بالاخره باید بداند که دنیا، دو اردوگاه است و اردوگاه او «جهان آزاد» است پس «پیمان دفاعی» هم امضاء کند. مسئله نفت هم که از نظر کودتاجیان حل شده است اما اشکال اینست که انگلیس و آمریکا هنوز در این مورد به توافق نرسیده اند پس باید بیصبرانه انتظار

کشید. و تا آنها به توافق برسند البته، آمریکا خرج دولت را می‌پردازد! در این کارها همه مبنای آنچه را می‌بینیم که بعدها «الگوی توسعه ایران» نام گرفت: سرمایه خارجی، صنعت گسترده، اصلاحات ارضی، سرکوب داخلی، نظامیگری و قزاق بازی، تحمیق، فشار، وقاحت، دزدی، جشن و همه اینها همراه با هدایت و حمایت آشکار و پنهان خارجی. در برابر اینها، البته اعتراض است. اعتراض مردم و سرکوب. و بازهم سرکوب و اعتراض و بازهم اعتراض و همیشه اعتراض. و صدای گلونه، و زندانیهای سر تراشیده، و کریپتور که آتش زده می‌شود و فاطمی که در روی برآشکار تیرباران می‌شود و بعدها افسرها ...

اولین کارهای کودتاچیان غیر مترقیه نیست. اما امروز که نگاه می‌کنیم از سرعت آن در عجب می‌مانیم. در همان روزهای اول (۱۳۳۲/۶/۵)، با تصویبنامه‌ای، کلیه قوانین مصدق درباره دادگاههای نظامی لغو می‌شود و دوباره دادگاههای اختصاصی ارتش برای رسیدگی به جرائم «مقدمین علیه امنیت کشور» و «صاحبان عقاید اشتراکی» به راه می‌افتند: چند افسر نیروی دریایی که به جرم خرابکاری مطابق قوانین مصدق به حبس محکوم شده‌اند دوباره در محکمه نظامی محاکمه می‌شوند تا تیرباران شوند! محکمه اختصاصی قزاقان به عنوان سلاح اصلی سرکوب رژیم به کار افتاده است. مصدق در این محاکم است که محاکمه می‌شود و همین محاکم است که طی یک ربع قرن بعدی، صدها و صدها مبارز و انقلابی را به زندان و جوخه اعدام می‌فرستند.

در پنجم سپتامبر آژنهایور اعلام می‌کنند که به دولت ایران چهل و پنج میلیون دلار «کمک مخصوص بلاعوض» خواهد کرد (بعدها، برخی می‌نویسند مطابق مقررات آمریکا، وی اصلاً چنین حقی را نداشته است). روز پانزدهم شهریور هم ثریا به «آغوش وطن» باز می‌گردد و هم هتدرسن اعطای ۴۵ میلیون دلار «کمک فوق العاده و فوری و بلاعوض» دولت متبوع خود را به زاهدی اطلاع می‌دهد. اداره همکاریهای فنی آمریکا در ایران نیز اعلام می‌کند که تا آخر سال مبلغ ۲۳/۴ میلیون دلار در ایران خرج خواهد کرد. باید گشایشی در امور ایجاد شود.

آقای دکتر امینی وزیر دارایی کابینه کودتا در ۱۸ شهریور مصاحبه رسمی ترتیب می‌دهند و نحوه استقاده از کمک بلاعوض را تشریح می‌کنند: دلار را می‌فروشیم که کالا وارد کنیم و با پول فروش دلارها، خرج دولت را می‌پردازیم. استدلال ایشان شنیدنی است:

«تنها راهی که برای پوشاندن کسر بودجه به نظر می‌رسید استفاده

مبلغی از ۴۵ میلیون دلار کمک آمریکا برای بهبود وضع مالی بود. در این زمینه پس از مذاکرات مفصل با آقای رئیس اداره کمکهای آمریکا برای ایران و مشاورینشان توافق نظر حاصل شد و فعلاً مبلغ ده میلیون دلار از طرف اداره نامبرده به اختیار وزارت دارایی گذاشته می‌شود که برای واردات کالاهای مجاز درجه یک و دو سهمیه سال جاری فروخته شده و ریال حاصله از آن در اختیار وزارت دارایی خواهد بود. بدیهی است که استفاده از این ریالها برای تأمین کسر هزینه‌های جاری است... این کمک مادام که کسر بودجه تأمین نگردیده ادامه خواهد داشت و هر قدر در این زمینه صرفه‌جویی شود مازاد به مصرف کارهای عمرانی و تولیدی اختصاص داده خواهد شد»^{۸۸}.

به این ترتیب «هزینه‌های جاری» مملکت را دولت آمریکا تأمین کرد. تنها نگرانی در این بود که نکند این دولت همان سیاست ارزی دولت مصدق را دنبال کند که می‌خواست آهسته آهسته بکوشد و نرخ خرید دلار را تا آخر سال ۱۳۳۲ تا ۹۰ ریال پایین بیاورد (تصویبنامه دولت در ۷ تیر ۱۳۳۲). در مرداد هم نرخ دلار را ۲ ریال تقلیل داده بود و به ۶۶ ریال رسانده بود. این نگرانی‌ها را هم مدیر کل بانک ملی ایران با مصاحبه خود در ۱۸ شهریور، سه روز پس از اعطای کمک، برطرف کرد: نرخ ارز تنزل نخواهد کرد.

اما داستان «فروش ارز برای واردات و مابقی قضایا» زمان می‌خواهد و کودکانچیان فرصت انتظار ندارند و راه نزدیکتری را انتخاب می‌کنند: نشر اسکناس. در ۱۲ مهر دولت تصمیم می‌گیرد که چک ده میلیون دلار را به بانک ملی بدهد و در عوض تا ۱۰۰۰ میلیون ریال به حسابش ریخته شود^{۸۹} و بعدها در خرداد ۱۳۳۳، هیئت عامل بانک ملی ایران در گزارش خود به بیست و پنجمین مجمع عمومی صاحبان سهام^{۹۰} می‌نویسد که «به استناد تصویبنامه ۱۲ مهر، مبلغ ۴۵۱/۵ میلیون ریال اسکناس به جریان گذاشته شد» و به این ترتیب میزان اسکناسهای منتشره که در می‌ام مرداد ۱۳۳۲، ۱۰۹۲۰ میلیارد ریال بود در آخر آبان‌ماه به ۱۱۳۷۲ میلیارد ریال رسید. این میزان اسکناس احتمالاً از حدود احتیاجات اقتصاد ایران تجاوز

۸۸) مجله بانک ملی ایران، ش. ۱۳۹، مهر ۱۳۳۲، ص. ۴۴۰.

۸۹) مجله بانک ملی ایران، ش. ۱۴۱، آذر ۱۳۳۲، ص. ۶۲۲.

۹۰) مجله بانک ملی ایران، ش. ۱۴۷، خرداد ۱۳۳۳، ص. ۱۰۳.

می‌کرد چرا که در ۱۰ بهمن بانک تصمیم گرفت که مبلغ ۳۲ میلیون ریال اسکناس را از جریان خارج کند و در عوض یک میلیون دلار به دولت مسترد گرداند. با اینحال در پایان سال میزان اسکناس منتشر شده به ۱۱۳۳۹ میلیارد ریال بالغ می‌گردید (گزارش هیئت عامل بانک ملی ایران به بیست و پنجمین مجمع عمومی صاحبان سهام، یادشده، ص. ۱۰۳). به این ترتیب کسانی که در محکمه، مصدق را به لعن و نفرین می‌گرفتند که چرا برای ادامه مبارزه با استعمار اسکناس چاپ کرده‌ای خود با دست دیگر اسکناس به بازار می‌ریختند تا اموراتشان بگردد!

دومین چک از محل ۴۵ میلیون دلار «پول توجیسی آمریکا» در ۱۸ مهر در اختیار وزارت دارایی قرار می‌گیرد و حدود یکماه بعد ۲۱ آبان، روزنامه کیهان خبر می‌دهد که «تاکنون ۲۱ میلیون دلار از این کمک فوری به خرج رسیده است و قرار است ۱۳ میلیون دلار باقیمانده هم به مصرف ورود کالاهای ضروری برسد!» اما از قرار معلوم داستان کمکها، اینقدر بی دردسر ادامه پیدا نمی‌کند. خبرنگار مجله فرانسوی «اوسرواتون» در مقاله‌ای که در اول اکتبر از تهران برای مجله خود می‌فرستد می‌نویسد: «آمریکاییها... در مقابل این ۴۵ میلیون دلار به زاهدی سه ماه مهلت دادند تا اولاً کمونیتها را سرکوب ساخته، زمینه تبدیل ایران را به یک ترکیه ثانی فراهم نماید، ثانیاً زمینه حل مسئله نفت را در افکار عمومی فراهم ساخته روابط سیاسی ایران و انگلیس را تجدید کند، ثالثاً با انعقاد پیمانهای نظامی با ترکیه و آمریکا رسماً ایران را به «دنیای آزاد» ملحق سازد. ژنرال زاهدی برای دریافت کمک آمریکا وعده‌هایی در این خصوص داد ولی نتوانست کمک ۴۵ میلیون دلاری آمریکا را یکجا دریافت کند. آمریکاییها که درباره صحت عمل و پاکدامنی اطرافیان زاهدی و بعضی از وزرای کابینه او اطمینان نداشتند اعلام داشتند که کمک خود را به اقساط و از قرار ماهیانه ۵ میلیون دلار خواهند پرداخت و اگر مقصود آنها برآورده نشود هر وقت خواستند این کمک را قطع خواهند کرد»^{۹۱}. اما آمریکاییها کمک‌ها را قطع نکردند و بیشتر هم کردند: در آخر سال هیئت عامل بانک ملی ایران به مجمع عمومی صاحبان سهام خود گزارش می‌دهد که:

«از تاریخ ۲۲ شهریور که کمکهای کشورهای متحد آمریکا شروع گردید تا آخر سال به تدریج مبلغ ۳۴/۱ میلیون دلار برای ورود کالاهای طبقه اول و دوم... در اختیار بانکهای مجاز گذارده شده و نیز

«اخبارالیوم» قاهره در همان ایام به فارسی برگردانده می‌شود.^{۱۱۵} خیرنگار دیگری نیز از تهران می‌نویسد: «وجود مصدق به صورت یک مسئله بفرنج و لاینحل برای دولت فعلی درآمده»^{۱۱۶}.

تا هفدهم شهریور مصدق در «باشگاه افسران» زندانی است^{۱۱۷} و در آن تاریخ، در نیمه های شب، او را به «محل دیگری» انتقال می‌دهند.^{۱۱۸} این «محل دیگر» که نام آن نخست در روزنامه‌ها ذکر نمی‌گردد، سلطنت آباد است. در اینجا، وظیفه زندانبانی مصدق، از جمله، به یکی از برادران آزموده محول می‌شود: واقعاً که بسیاری «خاتوادتا»، مصدق را دشمن می‌دازند!

در بیست و دوم شهریور شاه تعقیب و محاکمه ریاحی را تصویب می‌کند (جلسه ۶)، در بیست و ششم شهریور باز پرسی از مصدق در سلطنت آباد آغاز می‌شود و آزموده، دادستان ارتش، قرار بازداشت موقت او را صادر می‌کند. اعضای محکمه مصدق تعیین شده‌اند. ریاست دادگاه به عهده سرلشکر افخمی است که خود در ۲۸ مرداد با تانک به خانه مصدق حمله برده است. مصدق به قرار بازداشت اعتراض می‌کند. در اول مهرماه دادگاه نظامی به ریاست سرلشکر افخمی به اتفاق آراء قرار بازداشت را تأیید می‌کند. جلسه دوم بازجویی ساعت ده و نیم صبح همان روز اول مهر تشکیل می‌شود.

در جلسه اول بازجویی (۲۶ شهریور) مصدق شغل خود را «نخست‌وزیر» می‌نویسد و در جلسه دوم به عنوان اعتراض، دست به اعتصاب غذا می‌زند. بازجویی جلسه دوم ساعت سه و نیم بعدازظهر تمام می‌شود. و جلسه سوم همان روز ساعت شش بعدازظهر شروع می‌شود و تا ساعت ده و نیم بعدازظهر ادامه می‌یابد. روز بعد (پنجشنبه دوم مهر) باز از ساعت ده و نیم صبح بازجویی آغاز می‌شود. سراسر

۱۱۵) خواندنیها، ۱۱ مهر ۱۳۳۲.

۱۱۶) خیرنگار مجله فرانسوی «اوپروآتو» در شماره اول اکتبر ۱۹۵۳، به نقل از خواندنیها، شماره ۵، سال ۱۴، ۱۸ مهر ۱۳۳۲.

۱۱۷) سلیم اللوزی خیرنگار مجله مصری المصور ادعا کرده است که «با پرداخت صد تومان رشوه»، دکتر مصدق را در باشگاه افسران ملاقات کرده‌است (نگاه کنید به خواندنیها، شماره ۵، سال ۱۴، ۱۸ مهر ۱۳۳۲) و در مقاله‌ای نیز به شرح این دیدار پرداخته است (به این مقاله متأسفانه دسترسی پیدا نشد).

۱۱۸) شاهد، ۱۹ شهریور ۱۳۳۲.

پیشینه‌ای را که روز اول آذر صادر شده منتشر می‌کند. اما روزنامه‌ها، هنوز کاملاً مهار نشده‌اند و کیهان که در اول آذر نوشته بود که این قرارداد با چنان سرعتی به امضاء رسید که «مایه تعجب است» در روز دوم آذر باز تاکید می‌کند که این مابین همان مایر کلاهدار و جاعل و شیاد است. سازمان برنامه بالاخره در همین زمینه توضیحی می‌دهد (کیهان ۸ آذر) که چون فروشنده عجله داشت یک قرارداد کلی با استابش، مؤسسه واسطه، امضاء کردیم و فعلاً هم پانصد اتوبوس بنز می‌خریم هر کدام به قیمت ۹۰۰۰ دلار و این در همان روزهایی است که در محکمه مصدق، آزموده درباره حیف و میل پانصد هزار تومان مخارج سفر هیئت‌های اعزامی دولت مصدق به شورای امنیت و دیوان بین‌المللی لاهه داد سخن می‌دهد. بالاخره سخنگوی دولت هم در دوازدهم آذر به حرف می‌آید و بالحن گلابیه آمیز نسبت به مطبوعات می‌گوید: «سرمایه داران خارجی به ایران اظهار تمایل کرده‌اند». یک شرکت آلمانی هم پیشنهاد ۲۰۰ میلیون اعتبار کرده «بعضی جراید در اطراف آن مؤسسه آلمانی» اخیراً بعضی چیزها انتشار داده‌اند. «هیئت دولت به این نتیجه رسید که مطبوعات در چنین موقعیتی که کشور احتیاج کامل به جلب سرمایه‌ها و استفاده از اعتبارات صاحبان صنایع خارجی برای تولید کار و عمران و آبادی در کشور در بین می‌باشد [کذافی الاصل] مقتضی است این مصلحت عمومی را به بعضی نظریات خصوصی ترجیح»^{۱۶} دهند. سخنگو دربارۀ سابقۀ مایر کلامی می‌گوید و نه ضرورت معامله اتوبوس را توجیه می‌کند و نه اشاره‌ای می‌کند به شایعاتی که بر سر زبانهاست و حکایت از این می‌کند که آتش بسیار این معرکه اردشیر زاهدی بوده است، که پول کلانی از این معامله تصبیب شده است.

معامله «بنزها» سرآغاز فصل تازه‌ای از فعالیت سرمایه بین‌المللی و دلالتان و واسطه کارانش را در ایران می‌گشاید. نه مایر استثناء است و نه زاهدی. از این پس قاعده ایست.

اما آبان‌ماه، ماه رسیدن پیشنهادهای کمک مالی است: دولت فرانسه طرحی را تصویب می‌کند برای اعطای ۵ میلیارد فرانک اعتبار به دولت ایران. مدت این اعتبار پنج سال است و هر سال یک میلیارد فرانک آن در اختیار ایران قرار می‌گیرد که صرف خرید کارخانه‌ها و وسایل تولیدی و بهره‌برداری از معادن شود. دولت ژاپن هم به شرکتهای ژاپنی اجازه می‌دهد که اعتباری حدود ۱۵ میلیون دلار برای انجام

معاملات تجاری (و از جمله فروش کارخانه‌های قند) با ایران افتتاح کنند. نمایندگان صندوق بین‌المللی پول هم ۲۵ آبان وارد ایران می‌شوند تا وضع ارزی و پولی کشور را مطالعه کنند.^{۹۵} البته در این حیطه و بیض دولت هم بیکار نمی‌نشینند. در ۲۶ آبان طرح جلب سرمایه‌های خارجی را تدوین می‌کنند.^{۹۶} اما در انتظار تصویب طرح نمی‌شود سرمایه‌های خارجی را سرگردان گذاشت و بهمین منظور طبق تصویب‌نامه‌ای در سوم آذر نحوه استفاده از ۵ میلیارد فرانک اعتبار اعطایی فرانسه را تعیین می‌کند و رسیدگی به این کارها را به سازمان برنامه محو می‌کند و بهمین سازمان هم اختیار می‌دهد که «اگر پیشنهادهایی نظیر پیشنهادهای کارخانه‌های فرانسه از کشورهای دیگر منجمله بلژیک و ژاپن و سوئیس... برسد سازمان برنامه به نمایندگی از طرف دولت قراردادهای مربوط را تهیه و به موقع اجرا بگذارد»^{۹۷} در ۱۵ آذر نمایندگان صندوق بین‌المللی پول از ایران می‌روند و در ۲۵ آذر هم طرح جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی به تصویب هیئت وزیران می‌رسد.^{۹۸} در همین روز یک کمپانی خارجی هم تقاضای انحصار صید ماهی جنوب را کرده است. و دولت شوروی هم نگران ادامه مذاکرات برای حل اختلافات بین دو کشور است. روزنامه کیهان می‌نویسد: مذاکرات روز سه‌شنبه اول دی آغاز می‌شود و سفیر کبیر شوروی ریاست هیئت نمایندگی کشور خود را به عهده خواهد داشت. مذاکرات در روز ۲۴ مرداد قطع شده بود و حالا می‌بایست ادامه یابد. حرفها را نباید نیمه تمام گذاشت و بالاخره باید تکلیف طلاها را معلوم کرد. وقت طلاست و این طلا را نباید قربانی آن طلای دیگر کرد. مذاکرات اول دی (هماتروزی که محکمه نظامی حکم محکومیت مصدق را صادر می‌کند) شروع می‌شود و تا تحویل طلاها ادامه می‌یابد.

این میان انگلیسها هم یقین‌رایی می‌کنند، می‌خواهند تجدید روابط سیاسی با ایران زودتر صورت بگیرد، قضیه نفت هم حل شود تا آنها هم قدم جلو بگذارند و از آبادانی کشور سهمی ببرند. حل نفت به عهده فرستاده مخصوص آیزنهاور، هوور است که ۲۵ مهرماه به تهران می‌آید و تا اواسط آبان در تهران می‌ماند. مقامات ایرانی هر راه حلی را می‌پذیرند ولی مشکل نهم اینست که هنوز معلوم نیست که این

۹۵) مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۴۱، آذر ۱۳۳۲، ص. ۶۲۴.

۹۶) کیهان، ۲۶ آبان ۱۳۳۲.

۹۷) مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۴۲، دی ۱۳۳۲، ص. ۷۰۰.

۹۸) کیهان، ۲۶ آذر ۱۳۳۲.

«مقامات» بتوانند در مقابل موج اعتراض و عصیان مردم دوام بیاورند و یا نه؟ آقای هور از تهران به لندن می‌رود. محاکمه مصدق هفدهم آبان شروع می‌شود و روزنامه‌ها خبر می‌دهند که آقای هور صبح همانروز تهران را به مقصد لندن ترک کرده است! و در ضمن راه حل مسئله نفت هم پیدا شده. شرکتها به توافق رسیده‌اند. سفیر فرانسه در ایران می‌گوید ما هم نفت می‌خواهیم و باید سهمی داشته باشیم (پس اعطای آن ۵ میلیارد فرانک اعتبار هم مثل سلام روستایی بی طمع نبوده) همان موقع مجله تایم می‌نویسد بهتر است آمریکا و انگلیس اختلافاتشان را کنار بگذارند و آقای نیکسون هم خبر می‌دهد که می‌خواهد بیاید ایران (۲۵ آبان).

برای انگلیسها، تجدید روابط سیاسی خیلی اهمیت دارد. می‌خواهند هر چه زودتر به ایران بیایند و در صحنه مذاکرات و فعالیتها حضور داشته باشند. زاهدی هم تمکین می‌کند تنها مشکل اینست که نمایندگان غیر مستعفی دوره هفدهم هنوز هستند و هنوز هم خود را نماینده مجلس و برخوردار از مصونیت پارلمانی می‌دانند. گه گاه هم در مجلس، دور هم می‌نشینند. زاهدی هم اول بار، در دهم شهریور با آنها دیدار و گفتگو داشته است. و از جانشانیهای آنها در «قیام ملی» تشکر کرده است. از این گذشته مجلس سنا هم که در زمان مصدق تعطیل شده بود، نخستین جلسه خود را در اول مهر تشکیل داده بود. البته، اینها همه بندگانند و خسروپرست و از دولت هم حمایت می‌کنند: دوازدهم آبان کاشانی در تأیید و پشتیبانی دولت اعلامیه دیگری هم می‌دهد. مردم هم هیچ چیز این دستگاه و خاصه تصمیم به تجدید روابط را نمی‌پذیرند و اعتراض می‌کنند. این میان چندتن از نمایندگان غیر مستعفی هم به فکر این می‌افتند که با مخالفت با تجدید روابط، برای خود آبرویی کسب کنند. بقایای و کاشانی از آن جمله‌اند که اعلامیه‌هایی می‌دهند. اما حرف اینها دیگر مدتهاست که برای مردم بی اعتبار شده. زاهدی هم که روز یازدهم آذر با نمایندگان غیر مستعفی به گفتگو تشسته است و تصمیم دولت را به اطلاع ایشان رسانده است^{۹۹} اعتنایی نمی‌کند. خاصه که در همین ایام در برمودا، سران سه دولت فرانسه، انگلستان و آمریکا، می‌خواهند به کنفرانس بنشینند و مسئله نفت ایران و روابط ایران و انگلیس نیز در کنار مسائلی چون دفاع از جهان آزاد و مسئله رابطه با شوروی در دستور مذاکرات است.^{۱۰۰} دوازدهم آذر (چهارم دسامبر ۱۹۵۳)، کنفرانس آغاز می‌شود و در

۹۹) شاهد، ۱۶ آذر ۱۳۳۲.

۱۰۰) کیهان، ۹ آذر ۱۳۳۲.

روز پانزدهم آذر (۷ دسامبر) پایان می‌یابد. روزنامه‌ها در ۲۲ آذر خبر می‌دهند که بین چرچیل و آیزنهاور در «برمودا» راجع به کلیات حل مسئله نفت توافق حاصل شده است.^{۱۰۱} ارزش سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در بورس لندن که با کودتای ۲۸ مرداد رو به افزایش گذاشته بود افزایش بیشتری می‌یابد. در این فاصله، در چهاردهم آذر هم دولت زاهدی اعلامیه‌ای منتشر می‌کند و برقراری مجدد روابط سیاسی میان ایران و انگلیس را به اطلاع «هم‌میهنان عزیز» می‌رساند. پاسخ «هم‌میهنان» در تظاهرات ۱۶ آذر دانشگاه تهران متبلور می‌شود: نظامیان به محوطه دانشگاه می‌ریزند و در سرسرای دانشکده فنی دانشجویان را به آتش گلوله می‌بندند. قندچی، بزرگ‌نیا، شریعت رضوی شهیدان آن روزند. اعتراض دانشجویان به تجدید روابط با انگلستان و به آمدن نیکسون به ایران است. نیکسون دو روز بعد (۱۸ آذر) وارد تهران می‌شود. نیکسون از ژاپن می‌آید. در توکیو اعلام کرده بود که «برای حل مسئله نفت در تهران توصیه‌هایی به دولت ایران خواهم کرد».^{۱۰۲} سر راه تهران هم هر جا که لازم بود توقیف کرده تا کمربند دفاعی علیه کمونیسم را محکم و برقرار سازد. حالا آمده است ایران که هم «کشته خود بیند» که هنگام دروست و هم از جمله از ضرورت انعقاد پیمان تدافعی میان کشورهای منطقه صحبت کند. در نهم آذر روزنامه‌ها خیر داده‌اند که هفته‌نامه آمریکایی «نیوزویک» در شماره امروز خود نوشته است که ایران، ترکیه، پاکستان اساس سازمان دفاعی خاورمیانه هستند.^{۱۰۳} مرحله تدارک «پیمان بغداد» آغاز شده است. در ۲۲ آذر هم روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، نوشته‌ای از هانری بایروود (H. Byrode) چاپ می‌کنند که نقش و وضع ایران را در سوق الجیشی عمومی «جهان آزاد» تشریح می‌کند. این روزها نیکسون در تهران است. نیکسون که می‌آید، شاه را می‌بیند، دسته گل‌ی بر مزار «شاه کبیر» می‌گذارد. زاهدی را می‌بیند. نمایندگان غیر مستفی مجلس را می‌بیند. در این مجلس، سناتورها هم هستند و آقای اورنگ نایب رئیس سنا، برایش شعری گفته است که می‌خواند:

خرم آن روزی که صحرا آمدی وز در ما در تماشا آمدی
روز خوش بشکفتم آن روز بود که جمال من نظرگاه تو شد

(۱۰۱) کیهان، ۲۲ آذر ۱۳۳۲.

(۱۰۲) اطلاعات، ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

(۱۰۳) کیهان، ۹ آذر ۱۳۳۲.

شعر را برای نیکسون به انگلیسی ترجمه می‌کنند و ایشان هم حظ می‌برند^{۱۰۴}. حتماً در ذهنشان شیخ اورنگ را والت ویسن ایران می‌دانند. در بعد از ظهر ۱۸ آذر هم همراهان آقای نیکسون به اتفاق آقای امیر ابراهیمی، وابسته مطبوعاتی دربار شاهنشاهی، به محکمه مصدق به تماشا می‌روند؛ علاوه بر متشی نیکسون، خبرنگاران آموشیدپرس و بوناپتدپرس هم که در این سفر، نیکسون را همراهی می‌کنند در میان همراهان نیکسون در دادگاه دیده می‌شوند^{۱۰۵}. صبح روز شنبه ۲۱ آذر یعنی در روز آخر اقامت نیکسون در تهران، آقای مصطفی کاشانی با او ملاقات می‌کند. اول روزنامه‌ها می‌نویسند که در این ملاقات، پسر «مراتب تباصف پدر خود را از اینکه مشارالیه نتوانسته‌اند به علت بیماری با آقای نیکسون ملاقات کنند به ایشان» می‌نماید و «آقای نیکسون هم اظهار امیدواری» می‌کنند «که حضرت آیت‌الله کاشانی نفوذ معنوی و روحانی خود را به منظور تامین ثبات کشور به کار خواهند برد». خبر ملاقات با دو روز تأخیر منتشر می‌شود. اما روز بعد از انتشار خبر، کاشانی توضیح می‌دهد که «پیغامی نداده‌ام» و «اگر فرزندم اظهاری نموده به خیال خود خواسته خدمت و تجلیلی کند والا دشمنی و قصد سوئی نداشته». ولی فرزند ساکت نمی‌نشیند و چند روز بعد درباره ملاقاتش با نیکسون توضیح می‌دهد، که من به او چنین گفته‌ام:

«من با کسب اجازه از طرف پدر بزرگوارم که در حال نقاهت و کسالت بسر می‌برند به اطلاع عالی می‌رسانم که معظم له امیدوارند در این مسافرت کوتاه که به وطن عزیز ما نموده‌اید به شما و همراهان خوش گذشته باشد و از سفر خاطرات فراموش نشدنی با خود داشته باشید تا در مواقع لازم مبارزات ملتی را که برای آزادی و استقلال و سربلندی خود قیام نموده... را به یاد آورید. همچنین متأسفم که ملاقاتی دست نداد تا حقایق امور آنچنان که هست به اطلاع شما برسد...» و بعد هم اضافه می‌کند که: «بدیهی است که منظور من از اظهار تأسف درباره عدم ملاقات این نبوده است که پدر بزرگوارم از معظم له دیدن نکرده زیرا همه مردم می‌دانند که در مسافرت‌های رجال برجسته دنیا، رویه پدر من این نبوده است»^{۱۰۶}.

۱۰۴، ۱۰۵) کیهان، ۹ آذر ۱۳۳۲، ۱۳.

۱۰۶) کیهان، ۲۳ آذر ۱۳۳۲.

۱۰۷) اطلاعات، ۲۴ و ۲۶ آذر ۱۳۳۲.

مصطفی کاشانی درباره «قیام ملت ایران» توضیحی نمی‌دهد اما حتماً لااقل نسخه‌ای از اعلامیه دوازدهم آبان پدر را در تأیید دولت زاهدی و برحذر داشتن مردم از هرگونه مخالفت، به آقای نیکون ارائه داده‌اند تا ایشان از «حقایق امور آنچنان که هست اطلاع یابند» و بدانند که مقصود از این قیام، همان «قیام خودشان» است!

سفر نیکون، یک سفر سه روزه است و این توضیحات را که پدر و پسر چاپ می‌کنند نیکون دیگر در تهران نیست که احیاناً او هم توضیحی بدهد. در هر حال او که می‌رود پایه‌های «پیمان بغداد» ریخته شده است و موجبات محکم کردن کمربند دفاعی در منطقه فراهم آمده است.^{۱۰۸} اما «انگلیس توسعه جهان آزاد» فقط در سرمایه‌گذاری خارجی و کمکهای اقتصادی و صنعتی شدن و نظامیگری و عقد «پیمانهای دفاعی» خلاصه نمی‌شود. هم «اصلاحات» دارد و هم سرکوب.

صحبت از «اصلاحات» از دهان زمامداران وقت نمی‌افتد. روز دوم شهریور شاه از راه نرسیده، و هنوز زاهدی را سپید نکرده صحبت از تقسیم املاک می‌کند و می‌گوید املاکم را مثل سابق به کشاورزان می‌دهم.^{۱۰۹} می‌دانیم که این «دادن» و یا «واگذاری» چیزی جز فروش املاک اختصاصی به رعایا نبود و باز هم می‌دانیم که همه این املاک که پس از شهریور ۱۳۲۰، به مالکیت دولت درآمده بود در سال ۱۳۲۸، دوباره به شاه برگردانده شده بود. شاه هم اول همه را وقف کرده بود و بعد هم به واگذاری/فروش آنها پرداخته بود و تا بالاخره در زمان مصدق دوباره آنها را به دولت داده بود. حال دولت زاهدی دوباره املاک اختصاصی را به شاه می‌داد تا فروش آنها را «واگذاری زمین به کشاورزان» بنامد. بالاخره می‌دانیم که این فروش هم آن‌چنان به سرعت صورت نمی‌گرفت و زمانی، که در ده سال بعد، «اصلاحات ارضی» انجام گرفت هنوز قسمت عمده‌ای از این املاک، دست نخورده باقی بود.^{۱۱۰} اما در ماه‌های پس از کودتا، می‌بایست از این حرف و سخنها زده می‌شد

۱۰۸ «پیمان دفاعی بغداد» در ۲۹ بهمن ۱۳۳۳ (۱۸ فوریه ۱۹۵۵) میان عراق و ترکیه امضاء شد و سپس ایران، پاکستان و انگلستان نیز بدان پیوستند. آمریکا که همواره از پیمان حمایت می‌کرد مستقیماً به عضویت آن درنیامد. در نیمه نخست سال ۱۳۳۴ بود که ایران عضویت پیمان را پذیرفت. سالها بعد و پس از خروج عراق از این پیمان، دیگر کشورهای عضو نام جدید «سازمان همکاریهای منطقه‌ای» (سنتو) را بر پیمان خود نهادند.

۱۰۹ کیهان، ۲/ اردیبهشت/ ۱۳۳۲.

چون «الگوی توسعه» چنین می‌خواست و تعمیق و دروغ نیز جزه لاینفک چنین «الگویی» بود دولت هم نمی‌بایست از این امر غافل بماند؛ در ۶۲ آبان، دولت زاهدی هم طی اعلامیه‌ای تصمیم خود را مبنی بر تقسیم و فروش خالصجات دولتی اعلام می‌کند. از طرحهای اصلاحی دیگر هم صحبت می‌شود. شاه شاگردان رتبه اول دانشگاه را به حضور می‌پذیرد و دستور می‌دهد که همه آنها را برای تکمیل تحصیلات به خارج بفرستند (بهمن ۱۳۳۲). از طرحهای رفاهی و اجتماعی دیگر هم صحبتها می‌شود. اما صحبت اصلی، تحکیم قدرت متزلزل حکومت کودتاگران است و این جز با سرکوب و خفقان ممکن نیست. موج اعتراض مردم قدرت فراوان دارد و مصدق بیانگر و مظهر این اعتراض و مقاومت است. او و دفاع از اوست که محور اصلی همه اعتراضها و اعتصابها و تظاهرات است.

البته دولت کودتا هم از این امر غافل نیست و حکومت نظامی را نه تنها در تهران برقرار نگه داشته است که در بسیاری از شهرستانهای دیگر هم اعلام کرده است و تنها در بیست و چهارم آبان است که حکومت نظامی را در دوازده شهرستان لغو می‌کند^{۱۱۱}. علاوه بر این همانطور که دیدیم لغو قوانین مصدق درباره از میان برداشتن محاکم اختصاصی و برقراری مجدد محاکم نظامی از اقدامات روزهای نخست حکومت کودتا است. در روزها و هفته‌های بعد به سرعت به جرائم همه کسانی که در دوران مصدق به اتهام توطئه علیه حکومت تحت تعقیب بودند نیز رسیدگی می‌شود و البته حکم برائت و منع تعقیب همه متهمان صادر می‌شود؛ پانزدهم مهر ضارب دکتر فاطمی آزاد می‌شود و سپس محاکمه متهمان به قتل افشارطوس شروع می‌شود. قتل افشارطوس در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ صورت گرفته بود و دیدیم که اکنون ادارات جاسوسی انگلیس خود را از طراحان این توطئه می‌دانند^{۱۱۲} و می‌دانیم که اجرای این توطئه، به یاری دربار و زاهدی و افسران پازنشسته و دارو دسته دکتر بقایی صورت گرفت. قتل افشارطوس از جمله سلسله طرحهایی بود که بالاخره به کودتای ۲۸ مرداد انجامید. هجدهم مهر ما بود که رژیم کودتا محکمه افشارطوس را شروع کرد. از جریان محاکمه تنها چند سطری در روزنامه‌ها منتشر

۱۱۰) نگاه کنید به: پاکدامن، ناصر: یادداشتهای درسی اقتصاد ایران، تهران، دانشکده اقتصاد، ۱۳۴۹.

۱۱۱) اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۳۲.

۱۱۲) نگاه کنید به زیرنویس صفحه ۷۱.

می‌شود و بعد هم (سی ام آبان) دادگاه بدوی جنایی، هم متهمان را تیرانه می‌کند و هم برای رسیدگی بعدی، پرونده را همچنان مفتوح می‌گذارد! و حتماً پرونده تا به امروز مفتوح مانده است! محکمه دیگر، محکمه رسیدگی به متهمان غائله بختیاری است. در اواخر بهمن ۱۳۳۱، سران بختیاری، باز هم به کمک دربار و افسران بازنشسته، علیه دولت مرکزی قیام می‌کنند و سرکوب و دستگیر می‌شوند.^{۱۱۳} تا سپس محاکمه شوند. اکنون حکومت کودتا، «محاکمه» را برگزار می‌کند تا در سی ام آذر روزنامه‌ها خبر برانگیزنده همه متهمان را منتشر کنند.^{۱۱۴} اعضای خاندان سلطنتی هم که پیش از ۲۸ مرداد، «هریک از گوشه‌ای فرارفته» بودند اکنون با طمأنینه یکایک وارد می‌شوند و به مصاحبه و شرح خاطرات می‌پردازند. شمس سی ام آبان می‌آید و ملکه مادر هم هفتم آذر وارد خرمشهر می‌شود. «دوری از وطن» دیگران را هم رنج می‌دارد و آنها هم می‌آیند. تنها اشرف است که می‌ماند و مصاحبه‌هایش را همانجا انجام می‌دهد ضمن اینکه روزنامه‌ها از عیاشی‌ها و چکهای بی‌محل و سرقت جواهرات او نیز خبر می‌دهند. ارذل در صحنه‌اند اما همه می‌ترسند. ترس از شیخ شبلی که ایران را فرا گرفته است: همان شبلی که در آسمان ایران نمودار شد و با عواطف و گفته‌های خود آن را ملت‌باز ساخت و به اتکاء قدرت جهاد و مساجت خود، بلندترین پرچم‌های ملیت را در آنجا برافراشت. این پیرمرد بیمار نیرومندی که از زیر لحاف، حکومت و کشورش را در سراسر جهان سربلند و معروف کرد. او اولین و آخرین شیخ خطرناکی است که در مقابل زاهدی قرار دارد. در مدت بیماری از افراد سالم نیرومندتر بود و در عالم بیهوشی و ضعف از قویها هم قویتر بود. او ۲۸ ماه حکومت کرد تا با انگلیسی‌ها، آمریکاییها، روسها و مخالفین داخلی خود بجنگد. حکومت زاهدی در برابر سرنوشت مصدق حیران مانده است. گاهی اوقات اعلان می‌کند که محاکمه علنی خواهد شد. زمانی می‌گوید که محاکمه سری خواهد بود. یک مدت او را به باشگاه انتقال می‌دهند و پس از چندی به پادگان ارتش می‌برند. ملت ایران به اعدام مصدق رضایت نخواهد داد. شاه و زاهدی هم راضی نخواهند شد که مصدق زنده بماند... کاشانی و اطرافیان و بقایای دیگر مخالفین عقیده دارند که اعدام مصدق یک وظیفه حتمی ملی است. با این کلمات است که مقاله مجله

۱۱۳) درباره این «قیام» نگاه کنید به: گذشته، چراغ راه آینده است، یاد شده، صفحه ۵۹۲ -

۵۹۲

۱۱۴) اطلاعات، ۳۰ آذر ۱۳۳۲.

ده میلیون دلار دیگر وسیله وزارت دارایی به عنوان وثیقه نشر اسکناس جدید در قسمت نشر سپرده شده است. علاوه بر دو قلم مذکور مبلغ ۱۰/۵ میلیون دلار برای ورود صد هزار تن شکر تخصیص داده شده و بدین ترتیب رویهمرفته جمع کل کمک دریافتی از کشورهای متحد آمریکا به ۵۴/۶ میلیون دلار بالغ گردیده است. علاوه بر کمکهای فوق، کمکهای اداره اصل چهار نیز ادامه داشته و متجاوز از ۲ میلیون دلار [۲۰ میلیون دلار] نیز از کمکهای فنی اداره عملیات اقتصادی آمریکا در ایران استفاده شده است»^{۹۲}.

به این ترتیب چندان از حقیقت دور نیفتاده ایم اگر بگویم این دولت آمریکا بود که رسماً و بدون هیچ گونه رودربایستی و به معنای دقیق کلمه مخارج ممالک محرومه ایران را در ماههای بعد از کودتا پرداخت می‌کرد! اقا البته دیگران، متحدان «جهان آزاد» هم او را تنها نمی‌گذاشتند و به همین جهت است که می‌بینیم همین طور پیشنهاد کمک مالی، سرمایه‌گذاری و گشایش اعتبار است که از زمین و آسمان می‌بارد: اول از همه سرو کله شرکت‌های آلمانی پیدا می‌شود. می‌خواهند تا ۲۰۰ میلیون دلار برای ایران اعتبار باز کنند. از کم و کیف قضیه خبر زیادی نیست. مجله بانک ملی ایران «مؤبدانه» می‌نویسد:

«به موجب تصویبنامه ۱۲ آبان، به سازمان برنامه اجازه داده شد برای استفاده از مبلغ ۶۰ تا ۲۰۰ میلیون دلار اعتبار پیشنهادی کارخانه‌های آلمان که نمایندگی آنها را مؤسسه آلمانی «استابلش» دارد وارد مذاکره شود»^{۹۳}.

روزنامه کیهان روز ۲۵ آبان مقاله‌ای چاپ می‌کند درباره اینکه شرکت آلمانی «استابلش»، از چه قماش است و می‌نویسد که آدمی که خود را نماینده شرکت‌های آلمانی معرفی می‌کند چهره ناشناخته‌ای نیست، کلاهبردار و شیادی است که پیش از این هم در ایران فعالیت می‌کرده و پرونده محکومیت و جعل سند او نیز در دادگستری وجود دارد. این آدم، استابلش مایر است. چند روز بعد، دوم آذر، با امضای پل پیکتس مایر در روزنامه ارگان کودتاجیان «پست تهران» تکذیب‌نامه‌ای چاپ می‌شود که من، آن مایر کلاهبردار نیستم و به عنوان مند هم گواهی عدم سوء

۹۲) مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۴۷، خرداد ۱۳۳۳، ص. ۶۴.

۹۳) مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۴۱، آذر ۱۳۳۲، ص. ۶۲۴.

بازجویی، درگیری و اعتراض است و بالاخره ساعت دو و نیم بعد از ظهر مصدق می‌گوید «حاضر به ادامه بازجویی نیستم». کارها لنگ می‌ماند. آزموده نمی‌داند چه کند. چند روز بازجویی متوقف می‌شود و بالاخره روز سه‌شنبه هفتم مهر پنجمین و آخرین جلسه بازجویی صورت می‌گیرد. کل ساعات بازجویی به حدود بیست ساعت هم نمی‌رسد.

تا این زمان بحث درباره «با مصدق چه باید کرد؟» همچنان ادامه دارد. روزنامه آزاد، متعلق به عبدالقدیر آزاد و ارگان حزب «امتثال» او، در بیست و یکم شهریور مقاله‌ای از ح. اوحیدی منتشر می‌کند که عنوانش چنین است: «مصدق باید اعدام و امواتش به نفع شهدای ۲۸ مرداد صادره گردد». شعار اعدام در دیگر مطبوعات کودتاجویان هم دیده می‌شود. روزنامه فرمان، در سوم مهر شعار می‌دهد که «تنها با اعدام مصدق و یاران خائن تر از خودش می‌توان آتش خشم عمومی را خاموش کرد» و بعد هم در میان اخبار خود «طبق اظهار یک منبع موثق» می‌نویسد در روز قبل لوتی هندرسن درباره محاکمه مصدق و همکارانش به یک خبرنگار خارجی گفته است «محاکمه مصدق در دادگاه نظامی آنها بطور علنی صلاح دولت نیست... مصدق با اظهاراتش وضع دادگاه را از صورت عادی خارج و رنگ سیاسی به آن خواهد آورد». هندرسن تأکید هم می‌کند که «مصدق مطابق قوانین اساسی ایران اعمال و کارهای خلافی کرده است و باید مجازات شود»^{۱۱۹}. در روزنامه‌های دیگر هم شایعات گوناگونی به چاپ می‌رسد. خواندنیها به نقل از هفته‌نامه دنیا می‌نویسد که برخی از شخصیتها به ملاقات این و آن رفته‌اند تا موافقت آنها را با تبعید مصدق جلب کنند.^{۱۲۰} مصدق خود می‌خواهد به محکمه راه یابد؛ در زندان سلطنت آباد فقط یکبار اجازه می‌دهند که اعضای خانواده به دیدن او روند. مهندس مصدق هست و دکتر مصدق و خانم متین دفتری و خانم مصدق. وارد اطاق مصدق می‌شوند. سرهنگ‌ها هم حضور دارند. مصدق روی تخت، ساکت چشمها بسته، دراز کشیده و هیچ نمی‌گوید. سکوت ادامه می‌یابد. از زیر چشم، مهندس را می‌بیند: «بر شما لعنت اگر برای خلاصی من اقدامی بکنید». همین. وبعد سکوت و باز هم سکوت و بالاخره: «تشریف ببرید». و آن «بر شما لعنت اگر...» تنها کلام در این دیدار

۱۱۹) فرمان، سوم مهر ۱۳۳۲ و خواندنیها، هفتم مهر ۱۳۳۲.

۱۲۰) خواندنیها، شماره ۱۶، سال ۱۴، ص. ۴.

